


کتاب - منتخب عقاید

از محمد جمیل ابن البوشراب
 البیدخش
 نسخه ۴ به دست خود
 مصنف ۱۰۱۴
 (خط اول)

۱۸۹۱۴
 ۲۱۰۰۷۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مختصر عقاید و فرائد البیدخش
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۹۱۴
 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۲۱۰۰۷۹	

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 ۱۸۹۱۴

کتاب منتخب عقاید

از محمد جمیل ابن ابوتراب

البدخش نشانی بدست خرد
مؤلف ۱۰۱۴

(خط مرقم)

۱۸۹۱۴

۲۱۰۷۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مختصر عقاید محمد بن ابوتراب
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۹۱۴
شماره کتاب	۲۱۰۷۹
جمهوری اسلامی ایران	

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۹۱۴

آن نبو که از مطالب این مستفی و بهره مند گردند ضعیف بخفت
حق خلق بعد الملك الجلیل العبد المنعم الذلیل محمد جلیل ابن ابوالقاسم
المدحی الحر فی غیر الله اما باوجودی استعدا و بر توفیق ملک
واب دایست قضاة علی رضا یاب درین باب از هر کتاب
بطریق انتخاب بنادر جمع نمود و مختصری ترتیب داد که عوام مسلمین
از خواندن بهره مند گردند چنانچه طبایع را بخواند نفس را به رغبت
سراغ دهد تا بدان این خوف ریزه را چون در لایه درست نه بطلم نید
بسیار از فاریان این مظلوم آنکه بکلام انظار الی ما قال لا تنظر
الی من قال لا تنظر و این زند تو جه احوالات مظلوم دریغ نماید
تا بتوجه نظر کیمیا اثر ایشان منظور خواص عوام گردد و بالله التوفیق

اسرار و طرق برقی سلام
 کائنات بادی است بی خطر
 در قفسه پانصد درین راه
 آن بر قفسه در طریق علم است
 ظاهر بدست تا تو آید
 انگاه قدم از این سفر نه
 دانسته درین طریق زیام
 عاجز شده کاروان اود را
 از در هزار جمل پستگاه
 در راه طلب رستی علم است
 تا در ره جمل در عاقل
 عالم چو شد بر کنون سفر نه

A detail from a manuscript showing a decorative border. The central element is a large, pointed medallion (shamsa) with a blue background, featuring a central floral motif in red and green. This medallion is surrounded by a wide, scalloped border with a yellow background, decorated with red and green floral patterns. Above the medallion, there are four small, stylized floral or foliate motifs arranged horizontally. The entire composition is set against a light brown, aged parchment background.

بعد از حمد و سپاس و ستایش ملک علو و درود و نماز و
 برسد امام علی الصلوٰۃ والسلام بدوی الاقامت می
 بنده کلاف را: اول خبری و واجبست موقوف حق بخاروتی است
 و معروف ذات و صفات او و تصدیق بوجدانیت او و قبول بعد از آن
 تصدیق بجنوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و حاجت
 لیکن انجیل ایمان لا بدست از عظم فی و امامت و خلافت
 راستین رضوان الله علیهم اجمعین و فضایل و کمالات جمیع اصحاب
 و تابعین و بعد از ابطال نشان مخالفان مذاهب حق و رد مذاهب
 ایشان حاکم علی از محل کلام رحمت الله بیان می کند و در آنجا
 این اصول موقوف بود بر مطالعہ کتب معتبره اوله و عوام را یک خود

واجب بذات اگر نباشد
 پس اینهمه ضمه صانع
 از غیر حیات و اختیار است
 او علم بصانع خود ندارد
 و عقل آنکس از این حکایت
 آن ذات سمیع اگر نبود
 صانع نه اگر بصیر و پندار
 آن چه که از صفات باشد
 لیکن نه بغیر ذات دانیر
 از ذات جو غیر شد صفاتش
 ذاتی که ز غیر یافت تاثیر
 ز رخا که در صفات بار
 بنوع صفات بغیر و مکر
 هر یک از صفات ذات عظم
 با هم متجانس ندانی
 بنوع متماثل اسر برادر
 با هم متضاد هم نگوئید

اینجا صفات اگر نباشد
 و این صناع و بدایع
 بقدرت آفریدگار است
 از کرد و خلق خبر ندارد
 مرود و بعد پس روایت
 در شرح دعا اثر نمود
 این صورت خلق کی شد در آ
 ذاتی که نه عین ذات باشد
 آنرا که توار صفات خوانیر
 محتاج بنوع بغیر ذاتش
 باشد ز نشان نقص و نقصیر
 باید که حبس عقده و کار
 لیکن نه همان بعد مکر
 فی غیر بعد نه عین با هم
 با هم متجانس نخواهی
 هر یک صفت بر آن دیگر
 و من راه غلط بخود بنویسید

این حدیثی است که در کتاب
مختصر نبی و صفات الله
است و صفات حق قدیم است
که در کتابش بیان نبودی
از اسماء و صفات حق تعالی
محدث جز از قدیم کی یافت
که هر چه را کتاب حق نیست
یا مخبر صادق رساند
مخلوق که از صفات خالق
آن که خبر کتاب دریافت
با عقل تصرفش نشاید
از اسماء و صفات حق بفرمان
یا در خبر صریح گوید
هر چند بعد بلفظ دیگر
بلفظ دیگر بدل خوانی
خواهی جو سخنی ز علم باری
انجا که محبت است ز صفا

ترم

نویسند

اعراف

يا اولاد الانطلاق يا عده
دينه معرفه و عفو و رحمة
بدر مع و قسید با و ک
ایامی ساعده که در
نیمی خوار و اند
ایامی

بلفظ سخی بچو تعبیر	هر کس که کند درود بتعبیر
ز آن رو که باین سه لفظ اطلاق	نامد صفات او در اوراق
این منت چو در کتاب و سنت	بمعنی او کس منطقت
اکس که کند بدن و لیریر	باشد بقدر التماس اسیر
مانند چوبان زان غارت	تایسته طعن و ذممت
در نسخ شد از اسم مذکور	نبود مکن به اسم محصور
معلوم چو صفات واجب	دانستن این بعد مناسب
ترتیب صفات او در است	چشم سحر کی ز حجاب نیست
در دل صفیر ز آن دیگر	میستند مقدم و موخر
کفایت صفت از حیات اول	علم از پس او شده مکمل
یا علم ز قدرت هست سابق	نبود ز کس این حدیث لایق
سابق نبوغ ز هم صفاتش	و ابسته بعد همه بدانش
این وصف در آفریدگان است	کا دل صفاتش حیات جان
از بعد حیات علم و تقدیر	تا راست شعاع عقل و تدبیر
در وصف خدا سر این روانیت	از هم جو صفات او جبرائیت
هر حکم که در صفات شد است	آن حکم بآن صفت در است
اعتقاید باید کرد که حق سی و چهار صفات است	

نوشته شده است که این صفات را در کتاب و سنت و در نسخ شده است از اسم مذکور و این وصف در آفریدگان است از بعد حیات علم و تقدیر در وصف خدا سر این روانیت هر حکم که در صفات شد است آن حکم بآن صفت در است

اکلام معتق و قلبی	گویم بتو از صفات سببی
در عقائدات اهل ایمان	فراش نبوغ عرض تعین از
ز آن رو که عرض بقا دارد	باقیت حق و فن ندارد
فایده نبوغ عرض چو بر ذات	محتاج محل بعد در نبات
واجب بحمل کجاست محتاج	عالم همه با خداست محتاج
فی جسم و نه جوهر است واجب	این سر و پاوست نامناسب
ز آن رو که مال جسم و جوهر	باشد بحدوث اسیر برادر
حادث ز فاسد سلیم نبود	واجب بخوار قدم نبوغ
اولم بر لست و بی بقا نیست	بر ذات قدم او فنا نیست
او را نبود مثال و مانند	کی شبیه وی نمونه داند
او را نه منزل و مکانی	خالی نه از وی مکانی
خارج نه ز علم او است خبر	بیرون نه ز قدرتش غیر
فی خارج عالم است و داخل	لیکن بر بازو همه مبتذل
حق را نه مشارک و نه ضد است	او را بچوبان بر مثال نیست
اعتقاید باید کرد که در روایت الله جایز است بقیل و جیست مثل	
از ذات و صفت شد روح آگاه	بست نو شعر ز رویت الله
رویت که نصیب اهل دین است	بر مذمب اهل حق نصیب است

مردن

شریک

نزد

بر روی حق مدار انگار	بر کف جهت و لبر زوار
روی که سعادت تمام است	با منزه انکشاف تمام است
لیکن بهر شوق میسر	نمود علم است این مقرر
انجی جهت و مقابله نیست	چو کشف درین معانی نیست
قوس که بسنت و جانت	دارند زرد و سحر حق اطاعت
از روی حق امیدوار	انجی همه انقباض و انبساط
گویند ساکنان اسلام	با صاف دلان نیک فرجام
دیدار خدا شوق حاصل	در ارباب با بوجبه اکل
در این سخن اختلاف نبوده	منکر بعد از کشف نبوده
حاصل که محققان اصحاب	گفتند چنین سخن درین باب
کائن دولت سر بر برینا	هر که شوق بکس نبویا
بر غیر رسول این روانیت	بر خدا گفتن بجز خطائیت
جمع و کار از امید و اراد	کوین سخن بجز زوار
دیدار که نعمت جبر است	در دین و آخر امید است
جایز بعد از انقباض گویند	بر مان سخن به نقل گویند
در روی خواب احکامات	کویم بدلت که انکشاف است
اکثر ز منت نظر لقیقت	در یافت اندر چه حقیقت

نوشته شده است که این کتاب در دسترس است و در کتابخانه موجود است.

نخیز ز غمخواره اند و دیدار	در خواب و لبر بخت پدیدار
بعضی بجز از این نگفتند	این واقع را از کس نهفتند
حتمی نظم دل شکنیدار	دارد بدل آرزو و سر دیدار
چون ز خدا جز این نه جوید	از روی بجا جز این نکوید

نظم

دیدار نصیب اگر نبود	در خل امید بر نبوغ
عابد با امید این سعادت	در یافت لذت عبادت

دلیل مستکران رحمت

قومی بخلاف قول ابرار	دارند بر روی حق انگار
گویند که آنچه مستوان بد	جز جسم نیست سوال پند
میر جز جسمی بعد ملوکین	در این دو صفت بود معین
این هر دو صفت چو در جدا	و اینیم که رویش روانیت

جواب

گویند جواب اهل سنت	تا دور نشود ز دل غفلت
میر که بچشم و لون خوانی	بی این دو صفت روانیت
باید که همین صفت بران	نخیز بعقل خود نمائ
گویند بچشم و لون باید	تا دیده بدیدنی کشاید

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

را میست خدا در این کتاب است

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

مگر در این کتاب است

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

کتابی که در این کتاب است

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

موسیر که طلب نمود دیدار

در این کتاب که در باب اول است

در این کتاب که در باب اول است

کلام

کتابی

در این کتاب که در باب اول است

برخی از کلمات و عبارات

که است قبل و بعد خوانند	خدا می بینی او بپند
کویند که این سخن فحول است	خدا می بینی او بپند
مغیران درین آیت از الالباع	خدا می بینی او بپند
معبره	خدا می بینی او بپند
نقصی که بآیت اهل انکار	خدا می بینی او بپند
و بخشش کنی به ایشان	خدا می بینی او بپند
لانه که است لفظ آیت	خدا می بینی او بپند
او را که مغیر رسیدن	خدا می بینی او بپند
در یافتن حقیقت کار	خدا می بینی او بپند
کویند فلان بقول او را که	خدا می بینی او بپند
رویت بنوع دیگر مشهور	خدا می بینی او بپند
که معنی درک هم آیت	خدا می بینی او بپند
لایق منوع کردن به دیگر	خدا می بینی او بپند
قول از اول خویش برگزیده	خدا می بینی او بپند
مومن که درین جهان نشینند	خدا می بینی او بپند
تأیید شده این که حق دنیا	خدا می بینی او بپند

این آیه در تفسیر آنکه در این آیه است قول شایع و اگر کسی را که
 الله الله خالق کل شیء فاجبر و هو علی کل شیء قاهر
 الالباع و هو یجبر الالباع و هو اللطیف الخ

و این آیه در تفسیر آنکه در این آیه است قول شایع و اگر کسی را که
 الله الله خالق کل شیء فاجبر و هو علی کل شیء قاهر
 الالباع و هو یجبر الالباع و هو اللطیف الخ

تا آنکه بهشت را ندیدند	خدا می بینی او بپند
فصل ششم در طلب زکوة	خدا می بینی او بپند
مقدمه و جوگشت از روایات	خدا می بینی او بپند
خاص آنکه بحجت ابراهیم	خدا می بینی او بپند
معلوم شده ازین کلمات	خدا می بینی او بپند
حکم است بمومن و بکافر	خدا می بینی او بپند
این خاص اگر مومن است	خدا می بینی او بپند
معلوم شده که جبر مومن	خدا می بینی او بپند
یا بقیض پس این سعادت	خدا می بینی او بپند
است سخن بقول مختار	خدا می بینی او بپند
پروین و مومنات دهند	خدا می بینی او بپند
در جهان مناسبه قول مسطور	خدا می بینی او بپند
قولت که بازمان روایت	خدا می بینی او بپند
کویند حق اوست	خدا می بینی او بپند
کویند رویت ارجح	خدا می بینی او بپند

و این

فعلی در لنگر است و دیده	بر روی دوزن از حدیث لطیف
ز آنرو که بیافس و می عاقبت	بر روی دوزن این شد مقام است
تخصیص ز دین چه حاجت	چهره است حسن و کلام عجب
در قول و در نوشتن نه است	رویت بزبان بود در عباد
برای بهشت زانکه مطلق	لطیفیت یقین ز عجب حق
هر عید بعد سبک جام	زین لطیف بود شمس عام
بر روی دوزن است زین علی	بر روی دوزن حق بسی نمی
مردان در زمان بفصل دیدار	مسند دوزن زان که زواری
و در دم بطایف اس کجاست	کران در حب و بند است
هر روز که عید با بدینیا	مرید بجوم است ز عباد
عید بهشت با دل جنت از روز	آید عجب بهشت فرور
از هر زیارت خداوند	به کام بکلیش بهشت
در عید هم حسن و جمال	برای بهشت از کوه عال
در روی عید قول و رویت	کجا زدن و مهر و عمارت
باشد بجوم و بهشت دوزن	برای بهشت روز عید با
بکینه بخواند صبح و بگاه	این دولت سرمد است همراه
هر دم سنجی خود کند	باشند جوهر عید خرسند

در روی دوزن این شد مقام است
چهره است حسن و کلام عجب
رویت بزبان بود در عباد
لطیفیت یقین ز عجب حق
زین لطیف بود شمس عام
بر روی دوزن حق بسی نمی
مردان در زمان بفصل دیدار
کران در حب و بند است
مرید بجوم است ز عباد
آید عجب بهشت فرور
به کام بکلیش بهشت
برای بهشت از کوه عال
کجا زدن و مهر و عمارت
برای بهشت روز عید با
این دولت سرمد است همراه
باشند جوهر عید خرسند

مهر

بیشی عین ز نیک کردار	رویت بنما فغان و کفار
گویند که میشوید میب	بکس بار و بر بر و شرف
باز اگر بخت آن نیا	زین حال و کارش آن نیا
تا همت آن بدل عباد	آدم ز فساد و خوف بداند
و فرستاده المسی بر رویه البشیر جلال الدین است	و فرستاده المسی بر رویه البشیر جلال الدین است
مردان در زمان بفصل دیدار	مردان در زمان بفصل دیدار
و در دم بطایف اس کجاست	و در دم بطایف اس کجاست
هر روز که عید با بدینیا	هر روز که عید با بدینیا
عید بهشت با دل جنت از روز	عید بهشت با دل جنت از روز
از هر زیارت خداوند	از هر زیارت خداوند
در عید هم حسن و جمال	در عید هم حسن و جمال
در روی عید قول و رویت	در روی عید قول و رویت
باشد بجوم و بهشت دوزن	باشد بجوم و بهشت دوزن
بکینه بخواند صبح و بگاه	بکینه بخواند صبح و بگاه
هر دم سنجی خود کند	هر دم سنجی خود کند

در روی دوزن این شد مقام است
چهره است حسن و کلام عجب
رویت بزبان بود در عباد
لطیفیت یقین ز عجب حق
زین لطیف بود شمس عام
بر روی دوزن حق بسی نمی
مردان در زمان بفصل دیدار
کران در حب و بند است
مرید بجوم است ز عباد
آید عجب بهشت فرور
به کام بکلیش بهشت
برای بهشت از کوه عال
کجا زدن و مهر و عمارت
برای بهشت روز عید با
این دولت سرمد است همراه
باشند جوهر عید خرسند

در روی دوزن این شد مقام است
چهره است حسن و کلام عجب
رویت بزبان بود در عباد
لطیفیت یقین ز عجب حق
زین لطیف بود شمس عام
بر روی دوزن حق بسی نمی
مردان در زمان بفصل دیدار
کران در حب و بند است
مرید بجوم است ز عباد
آید عجب بهشت فرور
به کام بکلیش بهشت
برای بهشت از کوه عال
کجا زدن و مهر و عمارت
برای بهشت روز عید با
این دولت سرمد است همراه
باشند جوهر عید خرسند

و بنده فاعاد و بکارت

لا سلطان جهنم من الجنة والناس اجمعين و اما مومنون فليس
 ابو حنيفه حبيب الله لا يكون في الجنة فلا فخر الله و لكن من معلوم الله
 و عند ما يكونون في الجنة لا يرون ربهم كما يرون في الدنيا
 كذا ثبت في الحديث و ثبت
 من فعل كذا في زنده و صلاه
 خلق من فعل ارخذ اذان
 و بنا مع بال ارادت اوت
 و رده سبب اعتزال است
 من فعل كذا سببه مستواند
 و هر كه برين حديد باشد كه بنده را در كبر عين انبیا خدا است كه بنده
 است الله عن ذلک حتى يتجاوز ان مجيد بنده به كل من خلق عليه
 بينه ايا جاز خدا من خلق و كبريت و جبر و كبر مغرمانه كه الله خلق
 كل شي و اين آيت نيز دليل واضح است و ان شاء الله
 ان يشاء الله رب العالمين واضح ترين دلائل الله و الله خلقكم
 و ما تعلمون بغير خداست خلق كه بنده را و الله عمل ميكند بنده و ان شاء
 فشرح الصغائر من الله عن الكفر و الايمان انما بارأه
 ام لا قال نعم والله سبب قوله عمل فمن يرد الله ان يهديه

و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت

و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت

و بنده فاعاد و بکارت

يشرح صغائر الاسلام و من يرد ان يفسد جعل صغائر صغائر
 بين الله و عموم الاراده و الكفر و الايمان فعل على الكفر و الايمان
 فشرح الصغائر و اين زيارت است
 طاعت چو كند تو اب يا بد
 يكسر بر خلق كسب بخار
 با حق حسيه و درو اكنار
 و الله على كذا عباد است
 يكسر چو كلام صحيح است
 بر بنده و كذا حسيه يا بنده
 كذا بنده يا بوجوب
 از كذا كذا تو اب چنه و يد
 از هر چه از جزا سر كر دار

و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت
 و بنده فاعاد و بکارت

و بنده فاعاد و بکارت

اكون بشو حجاب و كذا
 قرآن بنوا هر و او امر
 كذا بنده چنه و يد
 اس حكم كذا بن كذا و كذا

و بنده فاعاد و بکارت

گویند خدا بجهت استیلا
در ناله و جبهه عالم
تشریف بود که بدید
در کوه غلط که منزل
تدبیر متبسم کار عالم
زین جام عقیده جلا مستند
نور و کار و آفتاب و نور
گویند که هر که با طلب این
این علم سخن که آید
ح و دگر بر روی این
زین سخن بود مقام اول
هر چه که از صفات و احوال
آن نوع که شد بیان از حق
حکمت سخن که نماز بخار
کین هر بابت و احوال
دو سخن که زایل درین است
که بنده روح و کوه و حیوان

حکمت بود که هر که بدید
باشند علمت خدا در عظم
این نیز که در دین و تقصیر
گویند بافتاده باطل
باشند بغیرت کمال عالم
زین نیز که در دین و تقصیر
که بدید بر بابت تدبیر
تدبیر بود است در بصر
بنده که در کوه و احوال
بدید بر این علم سخن
ایمان بود که در عظم
باشند به توبت و جود
کار و مدار در دین و تقصیر
در حق تحقیقش که مدار
نور بود از قبل تعظیم
انفال عبادت و ان که این است
این بارادت خدا در دین

این نفس و طوق او که نشد
لذات و حق و حق و حق
اما که بغیر این خیال است
این سلسله که در کوه و احوال
سبب سخن بهاد و احوال
از کوهی که کس از بخار
انفال خدا بر لا محاله
انفال عباد و خلق باری
اورا زین و مثل به خبری
خبری زین و مثل به خبری
و در چهره و جود سخن
کین عبادت و جود
چهارم بخند ای کبر لازم
جودات و صفات حضرت حق
در روح بود به حق است
باقی همه حدت است چنگ
نور عبادت سخن از تعظیم

خالق بجز از خدا ندانید
خبر فاعل فعل خویش نبود
و بابت به رشت و ضلالت
باشند نور و رقص و نور
آید که بود صفات باری
در دین و صفات حق و کار
چند فعل خلاقش ندانید
با هم میوازند نیاید
که است ترا بدل نمیری
کود را بجهت است نشان عظم
ادرا به جود که به نور
باشند نور و رقص و نور
باشی نفس عقیده و جازم
خبر به نور و رقص و نور
این همه صفات و ذات باری
این نوع عقیده و کبر و کبر
خدا به رشت و نور و نور

این همه صفات و ذات باری
این نوع عقیده و کبر و کبر
خدا به رشت و نور و نور

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

底

Handwritten text in a cursive script, likely a signature or a name, possibly "John Smith".

نامزد و نبی شریفی ۱۸	به حکمت و علم کوشش نماید
تا آنکه کند بخلق تعظیم	حاضر کند شن زود و دو چشم
ای صاحب فطرت و جود	مشتق بعد از تپا است
معنی نبأ بر خیر است	این لفظ بعینه ذکر است
در جبهه است مقرر	بنمیزان شدای برادر
که امر و زنی حق در کلام	وز و عد و عباد و اعدا
تا خلق خدا کند خیر دار	بر هر چه بشارت است و انداز
قول که آنکه این نبوت	مشتق باشد از لفظ نبوت
این لفظ جود و لغات است	بمعنی ارضاع و پیا
بمعنی که نبی بعد قدرت	از زنده بخلق صدر است
هر که زنده بخلق است	از زنده کسی باینست
بر بیان تو فی	و رسول حق میان این دو لفظ
تخصیص نبی که حق است	کوشش بعلم غیب است
تا هر چه بوحی کرده معلوم	باید که کند بحسب حق معلوم
تولید رسول هم محبت	لیکن حضرت زب و ازین است
کین است شریف و کتاب	زنان شریف و کتاب فتح

نبی شریف که لب منور	در سطح کتاب است مضبوط
این نیز شریف و شریف	کین هر دو وجه مهم مساوی
که نبی و رسول خوانند	این هر دو وجه اولی مراد دارند
و ازین دو سخن چنین بود	اولی اولی بعد از تپا
و معنی که نبی بدان است	و این که رسول اخص است
پس هر که منصب رسالت	با حکم خدا است رسالت
مسند که نبی و هم رسول است	بر خلق علی غیر قبول است
لیکن ز نبی رسول دانی	تعریف رسول چنین بخوانی
جمله انبی رحمة الله علیهم	الرحمة علیهم و انهم انما یخبرون
من قبل من رسول و نبی	و الرسول من بعد الله و نبی
بجود و عباد و اعدا و انبی	و من بعد الله و نبی
سابق کا مسیح بنی اسرائیل	کا نوا بن موسی و عیسی
علیهما السلام و قبل الرسول	من بانه الملك الوحي و انبی
و لمن یوحی الله و یوحی	و یوحی الله و یوحی
از حضرت نبی و رسول	که از کتاب و نبی
از حضرت نبی و رسول	معنی نبوت روشن است
از معنی نبی و رسول	که هم نبی و هم رسول

اس

آنرا که در ادب است و الا
 از محض غایت خداوان
 این رتبه کس از عجب نیاید
 این رتبه نیست و کس نیست
 این محض غایت الهیت
 این رتبه بکس متعلق
 هر کس که در این محفل باشد

بهشت بدو نشین فرستند
 اگر کرب و غمش چنان کن
 و نه حال کن در سبب نیاید
 و نه حال هر که است در دست
 آن نیاید و سلوک هر دو راجع
 به این نیست و اعتقاد و بطلان
 در هر دو نفس لایق است

از لطف خدا میان ابرار
 تعلیم بعد از اول حال
 علم که رسول از خدا آید
 آموزش را کس که شاید
 تا بعد از بعثت تعلیم
 بر خلق حق کند و صل را
 اخبار بهر بخان که خواهد
 که از کار راستی و شکار
 در هر کس پیش و پسند

مخصوص بود رسل و کابر
 منور و سیرت بعد از اول
 بر لوح است خدا آید
 و آنکه پیش حبیب
 پس از خدا از روستا
 در روزهاش خبر و صل را
 یا رسول الله که باید
 سازد پیش و حق اطاعت
 و است و پیش و پسند

در حقیقت نوبت از باب تعلیم
آنکه که مورد از باب تعلیم
تعلیم است و از باب تعلیم
باز آنکه که مورد از باب تعلیم

آن چنان خوب است و نفع
جستار خوب است تا کجا
از نسبت حرم با الهام
غلامند و از رسول مطلق

[illegible]

نذر با کسب خیر رسیده و علوم
 سلطان بهر دو فنم که منم و قوم
 کایه ملک سهروردی
 ز آلب که که شمس به چینه
 از راه سخن بدو مبار
 از و سرش نه چو آواز
 را بهر بل و بل کس نایه
 حلقی دانش فرا یاد حق
 معلوم کند تحقیق از آن باز
 سوز ز معکوحش از آناه

موقوفہ فیہ

نیشتر و در سل چوب یا شندل

بختی رسیده از عالم
 در هر دو دست جهان نیز
 کائنات را خدای تعالی
 یا بعد از حق تعالی دنیا
 یا هم و در هر دو عالم
 این همه بسیار باطن
 الهام که با حق تعالی
 و غیر خیر و شر الهام
 یا هر چه شود و یا موقوف
 کالام منت و منت
 یا اگر در دست کائنات
 یا حق اگر از آن بگوید
 و فرمود که از حق تعالی
 الهام است چه که در عالم
 هر چه بود رسیده است
 یا خلق از آن زبان است
 الهام که تمام از آن

یا غیر خیر و شر الهام
 الهام با و لیسای جو آید
 این در جوئی نخواهد بود
 زانو که خطا و شک و گناه
 یا خلق و یا جو گوید او را
 نه جوئی غایب از عالم
 وقت میان این و الهام
 در گوش کیم این حکایت
 نقل از طلب صحبت این
 یا غیر کلام حق تعالی
 بلکه خبر کلام نه کور
 گویند که این حدیث است
 کلام جوئی این است
 وقت حدیث نظم قرآن
 نه از حدیث است که در حدیث
 هر خواننده رسول بر خلق

از شک و خطا و گناه
 است بیخ خلق از دنیا
 یا خلق جهان نخواهد بود
 یا بعد از حق تعالی دنیا
 گوید بطریق رضو و دنیا
 بعد از وی و پس از او
 زینا که رسیده با الهام
 کس است خطا و گناه
 در معنی الفنا به نفس بن
 قرآن بعد از وی و دنیا
 قرآن نه بعد از خلق
 کوفت میان این و الهام
 کز هر حدیث است
 منتزل نیست از حدیث
 نه در حدیث است که در حدیث
 نه نظم بیخ بر و دنیا

چهارم

و چون کس بجز اینان
 این معجزه است از خداوند
 اما بعد از آنکه در میان
 احیاء باشد مثل در میان
 بخشد خبر خداوند علم
 یا و او خداوند است
 بدو خبر بر حسب این
 معنی خداوند است
 این معنی خداوند است
 قیل سید الخیر فی الدنیا و الدنیا و الدنیا
 و الدنیا و الدنیا و الدنیا
 لا یكون الا بالقرآن و ان القرآن جمیعہ کیفر بخلاف القرآن
 لا یفسد ان یكون غیر علی اسم و اسم من الله
 فی القرآن و اسم من الله و ان القرآن لا یفسد
 و ان القرآن لا یفسد ان یكون فی القرآن و ان القرآن لا یفسد
 ان یكون فی القرآن و ان القرآن لا یفسد
 ان یكون فی القرآن و ان القرآن لا یفسد

و چون کس بجز اینان
 این معجزه است از خداوند
 اما بعد از آنکه در میان
 احیاء باشد مثل در میان
 بخشد خبر خداوند علم
 یا و او خداوند است
 بدو خبر بر حسب این
 معنی خداوند است

و چون کس بجز اینان
 این معجزه است از خداوند
 اما بعد از آنکه در میان
 احیاء باشد مثل در میان
 بخشد خبر خداوند علم
 یا و او خداوند است
 بدو خبر بر حسب این
 معنی خداوند است
 این معنی خداوند است
 قیل سید الخیر فی الدنیا و الدنیا و الدنیا
 و الدنیا و الدنیا و الدنیا
 لا یكون الا بالقرآن و ان القرآن جمیعہ کیفر بخلاف القرآن
 لا یفسد ان یكون غیر علی اسم و اسم من الله
 فی القرآن و اسم من الله و ان القرآن لا یفسد
 و ان القرآن لا یفسد ان یكون فی القرآن و ان القرآن لا یفسد
 ان یكون فی القرآن و ان القرآن لا یفسد
 ان یكون فی القرآن و ان القرآن لا یفسد

و چون کس بجز اینان
 این معجزه است از خداوند
 اما بعد از آنکه در میان
 احیاء باشد مثل در میان
 بخشد خبر خداوند علم
 یا و او خداوند است
 بدو خبر بر حسب این
 معنی خداوند است

و چون کس بجز اینان
 این معجزه است از خداوند
 اما بعد از آنکه در میان
 احیاء باشد مثل در میان
 بخشد خبر خداوند علم
 یا و او خداوند است
 بدو خبر بر حسب این
 معنی خداوند است

مستحق کند اگر چه خدا جان بر مالیت
 آورده باشد و جان او در دست خداست
 اما فرمود که قوم خود را بفرستند تا بگویند
 در میان ظاهر کشت فرمود که و ما را بکشید
 اگر کشت بکشید تا بگویند میدان که کتاب هر رسول
 در میان انسان او بعد از راه بقوم خویش نمود
 اگر کسی که زبان نباشد مبعوث نباشد
 کویا نیست مگر در صدق مومن منزه است از
و الله اعلم سوره مائده آیه ۱۰۷
 و افضل است نسبت به است شیخ این که هر کس که کتاب را در راه
 از جای خود بردارد و در راه رفات کرده است که کتب رسول الله
 علیه السلام که ما و قیامت را حجب می شود و است که این
 انکشت را و اشارت با انکشت است و انکشت می باشد که بگوید
 چنانکه میان این دو انکشت انکشت و در کفیت میان من و قیامت
 هیچ ستمی نیست و نباشد و دعوت من با قیامت هم فانی است
 لفظ است این که بگفتند انما الله و ما کان من انما الله و ما کان من
 اگر تو را رسول امیر و کار با یکدیگر است و قیامت در آن

نسخ
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰

کتب و دستاویز
 کتب و دستاویز

پیوسته است از او پیوسته است
 و با قیامت انبیا
 ختم الرسل جان بد است
 این کتب یقین بود بهر یک
 بر جاده پیرو و سر موفق
 بر دین رسول ما است قابل
 سالک بهمن طاعت او
 منسوخ شد جمیع او با است
 در نقش کتب محمد
 نقد دل و جان فدای زان
 در ملک و جبهه پارس نهاد
 آرایش افروز آسمان شد
 باله دل دین خویش آراست
 شمر کی سخنان از ویان شد
 هر کس که او را صواب است
 در هر شرف کرده است
 ما و نوا و نوحه چهره خور
 پیوسته است از او پیوسته است
 و با قیامت انبیا
 ختم الرسل جان بد است
 این کتب یقین بود بهر یک
 بر جاده پیرو و سر موفق
 بر دین رسول ما است قابل
 سالک بهمن طاعت او
 منسوخ شد جمیع او با است
 در نقش کتب محمد
 نقد دل و جان فدای زان
 در ملک و جبهه پارس نهاد
 آرایش افروز آسمان شد
 باله دل دین خویش آراست
 شمر کی سخنان از ویان شد
 هر کس که او را صواب است
 در هر شرف کرده است
 ما و نوا و نوحه چهره خور

زبان پس خیسب از پیش	بنمود طلوع آفتابش
بنشست اگر کمر با قام	در محبت نشان کرد کام
مشغول غم که کاخ خود بود	تا آنکه در غمت گشت غمخوار
از دست و دل در گشت	بکش محمد دم بختی
در بیان عبادت رسول الله و سلم قبل البیت	
گویند عبادش بمعبود	درعت جدهش بعد
قولست که در عبادت خویش	او عت نوح دشت در پیش
در قول و کرد و شسته قنور	عابد بعد بن موسی
داد و نمودن شهادت	بچرخ حسرت در عبادت
تو مرد و کرد ز در سر خجسته	و از بدین طریق بصدوق
در راه عبادت آن ز دین	نمود دشت عت عت آیت
به دست عبادش گفت	بعد از کسر تو این تصویر
هر یک بجز است که چه ز احاد	دل باز من نمیکند است
در حق تو عبادت	بر وجه تو از است آیت
بر محبت نقل ان حکایت	اند و بعد طلب در آیت
در عت اراده گشت مذکور	بر حال شمس در محصور
چرخ عباد من است	پشت از که اعتقاد است

نمود
در بیان عبادت رسول الله و سلم قبل البیت

در بیان عبادت رسول الله و سلم قبل البیت	
و چو اسرارشان بر روزمان شد است	عزیز نفس آن عواری
و طاعت او نوران او ازین وجه ایشان	از نافرمانی و حسن انکار
محمودند و مخالف امر خدا بیجا برایشان	روانیت زیرا که
حق با خلق را فرمود که بد روی ایشان گشتند	و اگر عصیان بقصد
از ایشان یافت شد حق بخلق را تابعت	با فتن تو مکه
و اگر کت از ایشان ز لطمه و دشمنان	بنمود الا انطوق سهو و بیان
و نصافت عصیان با نشان کرد چنانکه	بداوم از دو وجه تو فند
بعد که آنکه صورت آن فعل صورت عصیان	بعد و کرد که بوقع
این فعل نیست بحال ایشان از عصیان	گفت شمس نجم الدین عمر
در شرح شمس نجم الدین و سلم در باب عصمت	شباب
و فعل که باعث عتاب ایشان باشد	احسن بیان میکند
این قصه که نجم الدین عت گفت	در باب که بهر را بهر گفت
فرمود که عت و زخار	با جمله جنبیا حسن دار
کائنات همه بوده اند معصوم	عصیان زان آن که معصوم
هر که ز صغیره و کبیره	لوح دل شان بنوده تیره
کاهر قطع ز باب ایشان	مانند سبب عتاب ایشان

در بیان عبادت رسول الله و سلم قبل البیت

ایشان بخانه نذر ایشان باز میگردد و با نفع است و هر که در این
 باب بزرگوار و در وقت است و هر که در این وقت که در این وقت که
 در میان فرشتگان جا بگیرد و در این وقت که در این وقت که
 آن قوم بعد از علم انساب و تفریق خواب و علم عرض و عافیت
 بغایت با هر چه در میان عرب منتهی است و در این وقت که در این وقت که
 و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که
 او نیز میفرستند اول سر که رسول خدا را در این وقت که در این وقت که
 شد و او بعد از هدایت اسلام آن ازار را فرار کرد و هر که در این وقت که
 و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که
 که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که
 نیز در سال که در این وقت که در این وقت که در این وقت که
 و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که
 بایشان رسیده بود که در این وقت که در این وقت که در این وقت که
 بدین اسلام دعوت کردی و اسلام از برای آنها و صف کردی
 و چند کسی بر دست او که در این وقت که در این وقت که در این وقت که
 و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عقیل و عقیل بن ابی رباح و غیره
 بر هر قدر فضل و بابت است و هر که در این وقت که در این وقت که

اول

فصل فی فضیلت خلیفای راشدین
فصل علیهم اجمعین بر سایر اصحاب تربیت
تفاوت و ترقیب فضیلت ایشان یکدیگر
 اکنون بشوئین درین
 کایشان همه در بخای دین
 بهتر از جمیع امتان اند
 آنانکه بقرن مصطفی اند
 یعنی که زامت ان دیگر
 هر چند که عالم است کامل
 و دیدار رسول آنکه دید
 اسلام از و گرفته نصرت
 بهتر ز من و تواند پیشک
 این فضل ولی بیان اصحاب
 بعضی یقین ز بعضی دیگر
 از قول نبی بسوی لایل
 اجماع صحابه اعم
 که بعد نبی بعد را اول
 کس را نبود ز جمیع اصحاب
 اول سخن از فضل اصحاب
 شمس ز می فل قسین اند
 چون چشم و چراغ فروخته اند
 بر جمله خلق پیشوایند
 نبود بعضی به کس را بر
 در وین جو صی به نیک مل
 در صحبت خاص او
 بنود نبی با و در وین
 این نکته یقین بود که
 یکسان نبود بجهل دریا
 دارند فضیلت ای برادر
 دیدند محمد شان کامل
 بر اهل سلف سخن یقین شد
 بود که بود در خلق افضل
 در حضرت او سخن درین

او پیشتر و طریقی بن بود
 او را در برده یقین بود
 او اول به چهار یار است
 او خود به بنی زین عابد
 اصحاب همه ز روی اخلاص
 از بعد بنی عوام و هم فدا
 دست از سر رستی گشته بود
 اجتماع به معیتش نمودند
 آن آمدن صدق و محزون بود
 تماشعت و سه سال در حجاز
 دو سال خلیفه بود و سه ماه
 آن قدر که بود در حجاز
 کردید عیان پس از وفات
 ترسانند و چشمه مرتکب نشدند
 از ملک وجود چشم پوشیدند
 باطل سعادت و کجاست میمون
 پهلوی رسول گشت مذکور
 میرفتند درین جهان فانی
 در ملک وجود و با ودا
 بنوشت صحیفه بر احباب
 مخوم بنام ابن خطاب
 در واد صحیفه را بنشان
 کلین نامه زمین کجای غبار
 این بود طهر از نامه او
 کار استند بود خانه او
 هذا ما اوصی به ابو بکر
 صلی الله علیه و سلم فی الحشر
 بود من الاخرة
 انی استخلفت علیکم
 عثمان بن الخطاب فان
 عدل فذاك خلی و ان کبار
 فلا یعلم الغیب
 الا الله و سيعلم الذین ظلموا
 الا منقلب یقلبون

بناصل

فی فصل الخطاب فی استخلاف ابی بکر
 رضی الله عنه
 لما قتل ابو بکر رضی الله عنه
 استخلف علی الناس
 من کوفه فقال ایها الناس
 انکم تعلمون انی قد استخلفت
 علیکم رسول الله
 فقام علی رضی الله عنه فقال
 لا رضی الا ان
 یکون عثمان بن الخطاب
 رضی الله عنه وارثا
 رضایک و رضیت به فقال
 ابو بکر اعلی رضی الله
 عنه رضی خیر انتم **ایست**
ما کان ابی بکر بعد من علی
 من امر خلافت میاوند
 تقویض عمر نمودم کن
 با امر خلیفه ابن عفان
 نبود صحیفه را چو عنوان
 شد بای دل جمع اصحاب
 دست از سر شوق برگشاید
 بیعت همه با عمر نمودند
 بنیث عمر بعد از اقبال
 بر مسند اعتباری الحال
 کس در بساط عدل انصاف
 بگرفت بعد از آن تاج
 او افضل و اعدل زبان
 عالم بوجود او امان بود
 ده سال خلیفه بود و شش ماه
 نبود و بی بکر بان راه
 تا که ز قضا یکی غلامی
 غیر و ز بنام تا ترسی

چنانکه در روایتی آمده است
 که ابو بکر بعد از وفات
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 استخلاف علی بن ابی طالب
 را فرمود و او را بیعت نمود
 و بعد از آن عمر بن خطاب
 را بیعت نمود و او را خلیفه
 تعیین کرد

در اکثر گشت گشته اند کلام آن بد روز بروز بود
 و کنیت او ابو لؤلؤ بود و او غلام مغیره بن شعبه
 بود اما خدمت مولانا احمد چند رحمة الله در عقاید
 خود آورده که آن بد بخت را اسود کبر نام بود و او را
 کبری که بنده بوی سلام
 بگرفت بمحبتش سر راه
 چون شب سوزی سجدان افرا
 آن دشمن بن جو دقت دریا
 بتنی بسوی غلیف انداخت
 آن منج چشمه سعاد
 او نیز بسختی مر سال
 در امر خلافت آن بگو نام
 با یک اجل می که پزدخت
 عثمان و علی و عبد رحمان
 بودند همه به بخت یفروز
 با هم حوصله خویش دیدند
 آنکه ز سر قبول داد عثمان

شوق
 در این شهر و دهان
 در این شهر و دهان
 در این شهر و دهان

عنان ذی دوازده سال
 بر کشور وین بخت بنشت
 عمری که خلیفه از زمان بود
 بهشتاد و دو سال تا نو بود
 ناکه ز خواست زمانه
 قوی ز بی بی و تدبیر
 چون لشکر فتنه گشت پدید
 مشغول خلیفه در تملکات
 بر بام سرای او دیدند
 در حال میام امام مرحوم
 و اما عثمان رضی الله عنه مخالفت صحیحه بالا جماع قتل
 مظلوم و قتل متبعه لان موجبات القتل مضبوطه
 ولم یجر منه رضی الله عنه ما یفرضه فلم یث رک فی قتل
 احد من الصحابه و انما قتل حج و رعاع من غوغاء
 القبایل و سفلة الاطراف و الاراذل و الخبثه و
 و قصه و ه من مصر فخرت الصحابه الحاضرون
 عن دفعهم فخره و حی قتلوه رضی الله عنه نقل

این شهر و دهان
 در این شهر و دهان
 در این شهر و دهان

در این شهر و دهان
 در این شهر و دهان
 در این شهر و دهان

من شرح المسلم فی اول ابواب الصحابه رضی الله عنہم
 چون طایر روح آن سرافراز
 از باغ حیات گرد پرواز
 انگاه شد امروین معطل
 تنقیب خلیفه مانده فصل
 از روی صلاح حلیه یکبار
 الفقه مباحرین و انصاف
 بجای بقدر سلیقه بریده نه
 معراض صلاح را کشیده نه
 بدجای بقامت علی است
 از وزیرین که کی کم و کاست
 پوشید بخود بدین اطراف
 او خلوت و کشتن خلاف
 در امر خلافت است تقوی
 از بعد علی قبول محبت
 ختم الحلف است در خطاب
 در مذہب سنت و عبادت
 بر مفسد شرع مصطفی
 او بود چهار سال نه ماه
 در عمر شدش خلاف اول
 در شصت نام شدستال
 بر جاوہ کفر شد ز اسلام
 آن ساکن و ادوی جہنم
 عہد الرحمن ابن طحیم
 در خانہ ظلم و جور نشست
 بر قصد ملک او کمر بست
 روی دل نین گزید پیشت
 عمری بخیال این گزید داشت
 بنشست بکوشه در کین کاش
 تا رفت بمحبد او محمد کاه
 از بند ناز بست اعرام
 چون دید که مقتدی اسلام

تینی ز قضا برو بندخت
 چنانکه کام نیاز در عبادت
 میدان که هر دو یار اول
 ده یار و کز فضل و ارشاد
 از بعد علی بصدق و اقرار
 چون خفت علی از نهان است
 از بعد پدر حسن نشنا
 آنکه رضای خویش بکشد
 از بعد صلاح اهل اسلام
 خود مضطرب و تاج ارشاد
 بر امت چه عیش شفت
 زین در و تر از سد طبی
 فی فصل الخطاب قال ابراهیم الخنجر حتمه الله لما
 سلم حسن بن علی رضی الله عنهما الامر الی معاویه
 سمیت سنة الجاعة وقال رجل من الشيعة يا فذل
 المؤمن فقال رضی الله عنه بل انا مغرل المؤمنین
 سمعت ابا علیاً کرم الله وجهه يقول لا تکرعوا اماماً

قصیدیں

五

[Faint handwritten notes or bleed-through from the reverse side]

عمر

المنصور و امیر معاویه بن ابی سفیان ان یقیمه الی احد
 من بعده عهد ابل یكون الامر من بعده شوریه
 بین المسلمین و علی ان ان پس امینا حبث کانونا
 فی ارض الله فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمنهم
 و علی اصحاب علی بن ابی طالب امینا علی انفسهم و اولادهم
 و اولادهم حیث کانوا علی الارض و علی معاویه
 بن سفیان بنک محمد الله و میثاقه و انه لا یفنی
 الحسن بن علی و الاخیه المیسر رضی الله عنهما و الا لاحد
 من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم غایبه
 ستر او لاجرا و لا یخلف احد منهم فی اقی من الایام
 اشهد علیه فلان بن فلان و کفی بالله شهودا
 من کتاب رد الزواجر من تضایف شمس الملة
 والدین شیخ المحدثین احمد الشیرازی شیخ بن حجر
 البیضا المکی رحمه الله علیه فی باب التاسع فی خلافة
 حسن بن علی رضی الله عنهما و باید دانست که اکثر
 مدح حسن رضی الله عنه بطلان ظهور معجزه ینبهرت
 صلی الله علیه و سلم که در حق حسن رضی الله عنه فسر

دین یوم

من بعد حسن بن علی بن ابی طالب
 و امیر معاویه بن ابی سفیان
 و امیر المومنین
 و امیر السیما

ان ابی بن اسید و لعل الله ان یصلح به بین قسین عظیمین
 من المسلمین و نیز باید دانست که لفظ عظیمین من
 صریح دلالت میکند بر عظمت و بزرگی هر دو لشکر
 باید که هر دو لشکر را برابر دانست نه از سر تعصب و آیا
 بر هیچ یک رواند اردو در ابی روایت کرد از حسن
 بن علی رضی الله عنه فرمود و جامع العرب بیدی یسا
 لمون من سالت یاربون من حاربت قمر کما
 ابتغاه وجهه الله سبحانه و یحق و ما المسلمین یهت
 سادات و اشراف عرب در حکم من بوده اند
 صلح میکردند با کسی که من صلح کنم و حارب می نمودم
 با کسی که من حارب نمایم لیکن من ترک امارت نمودم
 به طلب رضای الله تعالی و تا ملک از فتنه آرام گیرد
 و خون مسلمانان ریخته نشود ملک بصلح با معاویه
 و اوم و این نبوت از قلت جماعت یا حتی او را بود
 در خلافت بلکه شفقت و مروت بود بخلاق ام قیاد
 سی سال خلافت نبوت آمد بر اندرین مروت
 زین بعد حکومت و امیر اسم مکی و ملک کبریت

و ام و ابی بن اسید

كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخلفاء بعدى
 مثلون بيته ثم تفرعوا عن عضوا اعتقادا **وأيضا**
كترت قبيل فطحت خلفاير بس خلافتايتان
 در باب علی فضل و احسان خدا کند سخن رسد فزون
 بیرون بود از شمار فضیلتش یکم گفته ام از بهر انقباض
 باین همه یک از انقباض در دو پیش یکم نقاب
 مغزای محبتش ششین بر بیز زان مقام دارین
 ترتیب خلافتش یکبار ترتیب فضیلتش خیابان
 فی شرح البخاری لشيخ ابن حجر المکی فی اواخر المقدمات
 التشیع حجة علی و تقدیر علی الصحابة رضی الله عنہما
 عنهم من قدمه علی الشیخین فهو غالی فی تشیعه فطلق
 علیه الرافضی و الاشیعی فان امتنا الی ذلک
 القصیر بالبرهان فقال فی الرافضی مثل المد والدين
 شيخ ابن حجر المکی در کتاب رد الروافض آورده است
 که روایت کرده ابن عساکر از محمد بن الزبیر که گفت
 عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه مرا نزد حسن بصری
 فرستاد که سؤل کن او را از خلافت ابوبکر الکافی

نزد

نزد او آدم و کعبه خبر ده مرا از آنچه مردم مختلف اند که
 آیا رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبکر را خلیفه خود ساخت
 بود یا نه بعد از آن حسن راست نشست و گفت بیدر
 میاد ترا یا تو درین مشکلی داری بآن خدای که غیر او خدا
 نیست که رسول الله صلى الله عليه وسلم او را خلیفه خود
 ساخته بود و اگر او را امر بخلافت نکرد بودی بر سر او
 زیاده بر آن بودی که باین حال از دنیا برو و حال آنکه
 او عالم بود بجهت او بر بیز کار تر بود از همه اصحاب
 رضوان الله علیهم اجمعین و این احادیث نیز
 مستحضر است در مشکوٰۃ بر خلافت او رضی الله عنه
 و عن حذیفه رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم انی لا ادری ما بقی من یکم فاقدموا
 بالمدین من بعدی الی بکر و عمر برواه الترمذی
 و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 علیه وسلم ابوبکر و عمر سید الکمل اهل الجنة من
 الاولین و الاخرین الا السبیین و المرسلین رواه
 ترمذی و رواه ابن ماجه عن علی رضی الله عنه

ما بینای

٢٥

10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525
 526
 527
 528
 529
 530
 531
 532

مثل پراخه میگویند که امام برین بعد از رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم علی است رضی الله عنه و ابوبکر از
 بنظرم گرفته است **در اثبات نظر**
 از بعد رسول امام بر حق
 ائمه یسین برین محبت
 اجماع صحابه انجمن است
 شیعه کمان حق درین
 گویند اختلاف و است
 ابوبکر بنظرم امر عالی
 بگویم کلام نام تمام است
 شان رو که علی در آن مانده
 بود او و عرب پسندید
 زوفا هر حال خود را
 از روی قبیله پرچم
 در روز مصاف برین

غفر

ممنوع روزی و غم و تعب کشیدی	نقصش شبانه که خواب بیداری
شب خواب نماندی پیش	روز را دیدی بجا خشمش
گو شیر خدا کی گشته مرده	این همه خلق کشت میعلوم
اوصاف ابو بکر صدیق رضی الله عنه	
کم داشت نیش خال و غلام	بو بکر در آن زمانه زراتور
در ویش شکسته و فقیر	در ظاهر حال غیش بری
بودش همه از خدایت	از دوی تبسلی که جایت
در دل نه خیال و پشیمانش	در سر نه هوای غرور و جانش
از دوده زبانی او جانی نه	رنجیده از دود دل کسی نه
کس را نه زبونی و جلالت	بچی نه کسی از و بدل داشت
سرواری حشمت در نظر	فکری ز ریاستش در نظر
تا خلق بزرگت رسوایی	جانی نه بدیش از کم و بیش
یاری بجز از خدا نمیخواست	در کار زمانه از کم و بیش
چون داشت کمال حق پرستی	با این همه فقر و شکستگی
حق از همه خلق برگزیدش	این دولت سرمدی سیدی

این حدیث در کتاب
تاریخ طبرستان است

با این همه

با این همه و صغر و دوری	چون حق کسی بر دوستی
حق با وی اگر علی ندیدی	کی دست ز حق خود کشیدی
با آن همه قوت و شجاعت	با آن همه کثرت و جماعت
با قوت و شوکت جوانی	ز انسان که بخود داشت
کی دست بر پشیمانش کشیدی	کی امر اما میشد ادوی
از حال علی بی عجب است	که حل نشود سخن غریب است
آن روز که نوبت علی شد	با خلق خلیفه و ولی شد
بودی معاویه سپاهی	با خیل سنا و ملکهای
هم خویش قبله داشت سپاهی	با او همه تنه و حق هرکای
دعوی اما می جویند	آن شیر خدا ای منع و جو
زمان رو که نبود و رات	دعوی معاویه سست
از دوز خلیفه مرتضی بود	دعوی ز کس و کز خطا بود
نمیشد جواب ما بگوید	یا دست ز قول خود بشوید
در مذمت سست عجب	از روی یقین کند اشد
این حکایت دلیل عقلی دیگر است بر روایت شیعه	
دارم ز دلیل عقل اکنون	باشید حکایت و اگر کن
گوید که پس از رسول چنان	بود است علی امام مطلق

این حدیث در کتاب
تاریخ طبرستان است

<p> بدرستی علی نه حق او بود کز بعد رسول ما را هیچ برگشت اما منی با قبال این مسند و تخت ما عمر بود نشست در آن سر بر اقبال کسین امر بجه اعتدال است او گشت شوی با سعاد چون صورت حال ایست در پیش رخ سال شد اهل نگه شده سخن ز پیش یاکم با عهد همه سروفا داشت حق را ز چه رو بدیکران داد تا آن سیه خلیفه با حسان از روی تقیت بود آنکا زان سیت خود بدل غل در کج وفا خیات است این نبود در کس این سخن او آرد </p>	<p> بویگر خلافتی که بنمود یک نکته شوق درین بویگر نشست دو دو سال دو سال اگر بخت مسعود عشان پس از آن دو از ده سال این مدت بیت و پنج سال زان پس بعلی رسد اما از شیعیه مرا سوال این حیدر ز چه رو با بن عثمان بنموده چنانکه هیچ با هم با امر خلیفه رضا داشت حق بود با وجوخت و داشت کر سیکویی که شیر زردان وز طاهر اگر چه داشت او را فی سیت او ز راه دل بود با شیر خدا ایست است این زان رو که بود فغان این کار </p>
---	---

آنگاه

<p> اما کس که چنین بخاطر آورد یا او جو اتفاق دید لایق سومن نمود ز روی تحقیق و در سیکویی علی درین کار با خصم داشت طاقت کند بر خویش خود بدینا تو ا این سیت او ز ترس کار این نیز ایست صریح است با این سخن ارجه نیست بگیر از خصم جویم زین سیت بدانکه چیکس از علمای است در آن خلاف نکرده که ابو بکر بهترین صحابه است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و این خلاف از قبل رافضیان و زیدیان و نظرای ایشان است خدا لم الله و آنچه که نشست از ذکر اجماع بدین معنی در جواب </p>	<p> استناد اتفاق با علی کرد بشهر و امام را انصاف در حکم شریعت است زید از ترس نمود بیت اهل چون کار ز جبین شد باو در یافت ز سیت او اما فی از سر و پستی و یار است قول غلط است نا صحیح است شایسته بود وجه تعزیر بسی شریعت اهل العیت است </p>
---	--

کفایت است یعنی برخلاف ابوبکر صدیق رضی الله
عنه اجماع است منعقد شده است و حدیث
صحیح است که لا یجتمع امی علی الفضل الا پس منکر
اجماع در فضیلت است بدانکه شیعه این دو
حدیث دارند که امیر المومنین علی خلیفه است

در زمان رسول صلی الله علیه و سلم
شیعه و حدیث بر این
کین هر دو حدیث مستند
اخبار دیگر بود از اجداد
یا است همه حدیث مستند
اول حدیث کث مولانا
نقلی که بود بوزن مفضل
که را بقوا عند معانی
اولی زکذا بعرف خوانند
اولی الرجلین است مذکور

فقد ثبت فی حدیث کث مولانا
نقلی که بود بوزن مفضل

حدیث این است کث مولانا نقلی مولانا
کویند باین حدیث حیدر
مضمون حدیث اینچنین
مولای مسه جهان نبی بود
بر جمله صحابه است سرور
مضمون حدیث را بفرمایند
مولای پس از نو بین علی بود

احزاب علی را اهل بیت و جنت
انی که برین سخن شادارم
بر ظاهر این حدیث قایل
اکثر علمای دین برینند
این لفظ که در حدیث است
ان روز که خویش را بپارم
چون بود اسامه از مومنان
او معنی حضرت نبی بود
یا ادی جواب گفت حیدر
مولای تویم ما و ذوالی
او نیز جواب خویش گفت
از کس سخن نبوده آگاه
از مورد او و او کی غافل
انانکه ثقات اهل دین اند
و زجر اسامه این است
با دفر حرمه خطبه میخواند
از روی نسب نبوده عالم
این داعیه چون بچرخش نمود
بامان به نسب نه برابر
پستی تو با خود از مولی
از روی عناد با علی ک

مولای هست چون پیر	مولای مراست شکر
این قیل و قال از دهوشین	در رخ سخن نمودن کینه
العصی بزجرش انکار	فرمود حدیث گشت مولا
خواهی ز حدیث که تو معنی	معنی بود خیر این کینه
در دهر منم مذهب که مولا	مولای غایت علی
چون مورد این حدیث خا	از محبت مشینان طلال

جواب دیگر

لمورد این حدیث عام	این نوع جواب از تمام
نزد علما شد اثبات	گویند مراد از این مولا
مولا بودن ز روی این آ	معنی سخن نه غیر این آ
یعنی بکسی که مرشد است	والی که حدیث را روایت
باین دو جواب که گشتی	نقش طلبی ز تو رشتی

جواب دیگر

کیرم که حدیث عام باشد	تخصیص در کلام باشد
دارم کون جواب دیگر	از روی قواعدی برادر
سخن این حجر که در دین	در رد و افاض احسن گفت

لفظی که بود بوزن مختل	این قاعده که بود مشکل
که را بقواعد معاینه	بامعنی اش بخوانی
اول ز کذا بوقت خوان	مولا ز کذا اولی ندانند
اولی از جملین هست مذکور	مولی از جملین نیست مظهر
مفعول بجز تفصیل	معنی نه جواب اسمی
در هیچ لغت زلفظ مختل	معنی نکرفته اند لعل

جواب دیگر

است سخن دیگر چه بید	گویند بود در شرح تجربه
گویند نصرت این را حاد	نبود متواتر این با سواد
بود در محققان روایت	بر صحت حال این حکایت
در نسخه مسلم دینی	زیکونه حدیث نیست بجای
در نسخه واقعی هم این	الفاظ حدیث این چنین است
هرگاه که در حدیث آحاد	اجماع با و مقابل افتاد
این ضابطه بود با قوال	که اجماع بود بی قوی درین حال

اسب با نه غیر متواتر بل و غیره احدی مقابل اجماع کیف
و قهوه فی صحیح کیرم این حدیث علم فی حدیث المحققین من کما لیا

کیرم که روایت صحیح است	روز یک مدخان صریح است
که آفر این حدیث خوان	معنی سخن صریح دانی
کاجا مولی مولی بعلم ظاهر	بنوعی بجز از محب نام
باین سخن احتمال کافیت	باختم زما جواب شای
خاص آنکه درین کلام شای	باشد محب ناصر ویا
وبعد صحت الروایت هو خیر الخیر اعنی توس	
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یسحر	
المراد بالمول هو ناصر والمحب وحب و	
احتمال ذلک کانت فی دفع الاستدال	
جواب دیگر	
حاشا که بود زلفظ مولی	معنی بلبت بزرگ آن
نشان رو که گفت اگر بخوانی	بسیار بود با و معانی
یا معنی ابن عم و جارا	یا معنی ناصر است و یا
یا معنی متقی و عقیق است	یا معنی یا و در و نیست
یا معنی صاحب محبوب	یا معنی درین کلام

اولی نه مراد چون مولی	زین قول تا بل تو اولی
جواب دیگر	
کیرم که بود مراد او بی	معنی سخن زلفظ مولی
کی فهم شد از کلام و تفسیر	کاوی بشرف است و تفسیر
که راه صواب را بخویم	جایز بود این سخن که گویم
اولی که درین مقام صحت	با معنی قرب باختصاص
جواب دیگر	
اکنون سخن در دست	باختم جواب خود در گفت
که منم نیکه دلالت	مولی با ماست و ایات
معنی که بود خلاف ظاهر	بر حاصل مدعاست ظاهر
جواب دیگر	
در قول ترا کیم تسلیم	یعنی با ماست و تخفیم
کو کیم زین دلالت ای دوست	استحقاق امامت است
اثبات امامت مال است	نی آنکه ازین مان حال است
یعنی بعلی ز استحقاق	استحقاق امامت است

لازم نبود که چنین دلاست	فقی خلیفه بود و خلیفه است
یا حاصل کنی که مقبل ازین باشد	حیدر بخلافت است اول
این جمله جوابها که مرقوم	کردم بکتاب رکشت تنظیم
وین جمله عبارت در جواب	فوقی که جواب شد کفایت
منقول بود در شرح تحریر	در خط سخن منافی نگید
حدیث دوم که شیعه بر خلافت امیر المومنین علی دارند	
که حضرت صلی الله علیه و سلم در زمان خود خلیفه پادشاه است	
آن قول که در حدیث دیگر	منموده بنی بشار حد
که حال قیامت اکنون	همچون موسی بحال عرو
بر شیعه جواب این سخن عیان	در دل بخلافتش گمان
گویند که در زمان موسی	پارون جو خلیفه بود بجا
امروز علی خلیفه است	این مرتبه خود و طایفه است
همسایین بخلافت علی رض	دیگر نبود ازین علی رض
جواب اهل سنت	
داریم جواب اندرین ساء	فوقی که بود رسول احاء

این قول ترا نه میسیم	تا در دل سخن میسیم
بر سرور و احیای کجاست	گویم سخن نگویم فراموش
همچون سوز تو گم مصطفی	با هیچ صحابه در غر آر دست
مازهر مصالح زمانه	گفت بعلی ازین میان
بودن بود در مدینه اولی	این انضامات دیگر است
این را جو منافقان شنید	باطنه همه زبان کشیده
یعنی که علی قرار نمود	خود را بر زبان قرار نمود
بشنید سخن جو شیر زبون	آمد به بنی بچشم کریا
میگفت بکبری با پیغمبر	کای رهبر و ره نمای شکر
ماندی بزبان کو دکام	بس مانده اکنون ازین کام
آن روز بنی در سخن	باشیر خدا جواب این کعب
کاری که ترا بود ستر	راضی نشوی مگر مان کا
باشی با من محبت افزا	همچون پارون بنزد موسی
عبارت حدیث اینست که رسول صلی الله علیه و سلم با امیر المومنین	
علی گفت اما تو منی ان اکنون می بینی که پارون من موسی	

در شکوه این حدیث را باین عبارت آورده است که	یعنی موسی زهریقت
انت می بمنزله یارون من موسی الا انه لا بنی عهدی	بکد است بجای پیش
پس چو شدی بی محبت	امروز با ملیت بودن
تا کار زمان بود بقانون	خبر تو بکس در گذشت
با حمله مخالفت نمودن	در این دو حدیث ای برادر
این کار زهر کس نباید	و اینم دلیل علو رتبت
تغظیم علی بود مکر	مقصود خلافت علی است
خوانیم نشان قربت	بچون یارون مدان خلیفه
جز مدح شای آن نیست	ز آنکه دوران زمانه یارون
کی حکم ندارد آن طایفه	لیکن به حکیم آن سرافراز
خود که خلیفه بود مادون	توان بلی سبیری گفت
در حکم همیست این	
این از بنی سپردی گفت	

جواب دیگر اهل سنت و جماعت

و چه دگر می اندرین باب داریم کون نبزدا جواب

نیز

نشیبه علی بحال یارون	باشد نقیاس مثل یارون
لکن رو که علی پس از پیغمبر	عمری بکثات بود در خبر
پیش از موسی و لیک یارون	از دار فنا برشته یارون
احوال کسی که مرده باشد	اورتبه خویش برده باشد
نشیبه بریده است لایق	سرگزشت و بهم موافق
هر که بکثات بهما که شتی	این قصه طلب ز تو شتی

نقطه

ما طسم بحواب اندرین	دارد سخن ملطفت در باب
گوید که خلافتی بحیدر	کو را بعد نیست شد مقرر
که قصد کنی ازین امت	باشد بود در سخن غرر
زان رو که صحابه و کرم	گرویده باین صفت کرم
مانده این امم مکتوم	گویم بکثات است موسوم
و دبار بنی بنزدا قبایل	حون غرم سفر نموده حال
با امر نبی شد او خلیفه	بودش بدین این وظیفه
این نوع خلیفه کرامت	ما و هم امامتی تمام است

این نسبت قرب اعتماد است
 لیکن نه آتشش مراد است
 این حال نشان است مبارک
 باینکه رسید بزرگوار است
 اما شمار این عکس
 از نایب مملکت است
 بدانکه عید الله این ام مکتوم صحایب است که سوره پستان
 بآن حضرت نازل شده است قصه جنگ و ذکر روزی حضرت
 صلی الله علیه و سلم با جنود و قریش شسته بودند
 و ایشان با دعوت با سلام میکرد درین حال ام مکتوم نزد
 رسول صلی الله علیه و سلم آمد و حال آنکه او ناپیدا بود گفت
 ما رسول الله علی بن ابی طالب است و این عن را که از من بود
 میدانست که رسول صلی الله علیه و سلم مشغول به بند و
 قوم قریش است این سوال او درین حال بر حضرت شکر
 آمد و روی مبارک ترش کرد و اعراض نمود و حال
 این آیت نازل شد که مشعر بر عتاب او است صلی الله
 علیه و سلم و بعد از آن حضرت او را بسیار اکرام
 نمودند و هرگاه او را میدیدند میگفت مرحبا بمن

طهر ربی او را دوبار در مین خلیفه کردند و پیوسته
 بحر القلج آورده که چون این ام مکتوم داشت که بغیر
 علیه السلام را گران نمود سبکبار گشت و از مسجد بیرون آمد
 نگاه یکایک میان بغیر و میان بزرگان قریش حجابی
 واقع شد که از نظر بغیر علیه السلام پوشیده شدند
 پیوسته علیه السلام دریافت که این کار مرا چنانکه می
 شایست نیتا و برخاست و دنبال ناپیدا شد تا او
 دریافت گفت ای عیسی بن مریم باز کرد تو در خیال مجری
 ناکند باشی باز کرد آئینه آورده و در سحر در آورد
 و بردای مبارک خود فرو آورد و در زمین پست خیزید
 و او را بران نشاند که جبریل صلوٰه الله علیه این
 آیت فرو آورد چپس و قولی ان جاء داعی
 و رجب چهار یار شهر
 قولی زانی جنیت مسطور
 دیدم بکتاب بود موجود
 مضمون چهار است چنین بود
 کر گفت کسی علی را صاحب
 نزد یک است احباب

در یک سخن آنکه مرد نفل است
 و در موضع دیگر آنکه دخل است
 و نفل آنکه در روستا دور است
 و نفل آنکه حرام نهاده باشد
 بر صحت نقل این حکایت
 از فضل خطاب جوهری
 قال فی فصل الخطاب و فی ان طلق عن ابی حنیفه راجعه
 من قال علی رضی الله عنه احب الی من الحج فهو رجل
 نفل و فی موضع آخر دخل و تخفیف دخل و هو الذی یسیر
 و دخل ای فساد و یرتبه و النفل الیوم تخفیف نفل و هو
 ولد الزنا و فی المغرب نفل الا و تم فساد و ایضا قال فی
 فصل الخطاب قال علی رضی الله عنه لا احد اعد ان یفعل فی غیر
 رضی الله عنه الا جلدته حد المفسر و ابو بکر خیر الناس بعد رسول
 صلی الله علیه و سلم و بعد النبیین و المرسلین صلوات الله
 و سلامه علیهم اجمعین فی شرح صحابه الحافظی الرضف ثم
 فضلوا علیا رضی الله عنه علی ابی بکر و هو ان یک
 لرضفهم الحق لانه ثبت فضل شیخین رضی الله عنهما باجماع

العیانه

باجماع العیانه و النکار الا جماع کسر
 از معتقدات حرف دیگر
 و نذر اگر که مرد جاهل
 از نذر که سبیش ندانی
 بر افش و خوار آگاه
 امنت طریق اهل است
 قال الشیخ ابن حجر المکی رحمه الله فی کتاب الصواعق المشهور
 بر و الروافض سبیل شیخ الاسلام المحقق عصره ابوه زرقه
 الولی العراقی عن اعتقده الحنفی و الاربعه الاصفیه علی الترتیب
 المعلوم و لکنه یک احد هم اکثرهم بل یتم فجاب بان المحبة
 قد یکون لاحد و ینبئ و قد یکون لاحد و ینبئ فالحجبه الیه ینبئ
 الاربعه للافضلیه فمن کان افضل کان محبته الله یمینه له
 اکثر ففی اعتقدا فی واحد منهم انه افضل ثم احبنا غیره
 من جهة الدین اکثر کان تفاضا ثم ان احبنا غیره افضل
 اکثر من محبة الافضل لاحد و ینبئ کفرایه و احسان و نحوه
 فلا تفاضا فی ذلك و لا امتناع فمن اعترف بان فضل
 هذه اللاحه بعد نبینا صلی الله علیه و سلم ابو بکر ثم عمر ثم

عثمان ثم علي رضي الله عنهما
 الحسن بن علي بن محمد بن عثمان كانت الحجة المذكورة حجة
 فلا معنى له تلك الحجة الدينية لادمة للافضلية كما عرفت
 لم يعرف بافضلية الى بكر الانسان واما بقية فهو مفضل
 لكونه اجد حجة دينية زائدة على حجة ابي بكر وهذا لا يجوز وان
 كانت الحجة المذكورة حجة دينية لكونه من ذرية علي او غير
 ذلك من العائذ فلا امتياز فيه ووجه الذي عن علي رضي الله
 عنه بذلك اولاً انه يفتي ان رجلاً يفضلونه عليها فمن حجة
 فضلي عليها فهو مفضل عليه باعلى المصالح واما بقية ذلك
 ما في البخاري عن محمد بن الحنفية لابي عليا اي الناس خير بعد
 النبي صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر قلت نعم من قال عمر بن الخطاب
 ان يقول عثمان قلت نعم انت قال يا ابا الاواءة
 في معرفة ازواج مطهرات رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من اجداد ائمتنا واهل بيته واهل بيته
 ائمتنا بايكم خير بعد النبي صلى الله عليه وسلم
 ازواج بني كاهن استند برجملة امت ائمتنا
 مستند بفضل حق شرافه از جمله زنان دهر ممتاز

در فضل نواب کس رسول
 اکنون بنویس ز قول استاد
 کایشانکه بداند باشند بودند
 قول که زنا ظلم نصابت
 نه بوده نسای شاه ابرار
 با ام حبیبه صفت
 ام سلمه است مسوده الکام
 ویدیم ولی بقول دیگر
 یک زین ویک بنام است
 اینست یقین اهل ایمان
 هر کس که زبان طعن کشد
 بر خود در طعن لعن کشد
 و معتاد باید کرد که ازواج مطهرات رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و از او این موقوف اند از جهت نعم و از روی اعظم
 فی تفسیر صفای روی امه صلى الله عليه وسلم از او غزوة
 بنوک قاهر الناس بالخروج فقالوا استأذن ابا وناو
 امها شافرت همه الا امة النبي اويا بالمؤمنين من
 انفسهم وازواجهم امهاتم قری و جواب لهم ای غایب

فان كل نبي اب لامة من حيث اذ اصل نبي الهوة
 اللدنية ولد لك صار المؤمنون اخوة معنى آيت ايت
 كني او يا است مؤمنان از نفسهاي ايشان در كل امور
 بدرستي كاو نميخوايد و راضي نمي شود از ايشان مگر
 بخيزي كه عيني صلاح و محض فلاح ايشان است بخلاف نفسهاي
 ايشان كه بغير صلاح و فلاح راضي مي شوند پس واجب باشد
 اعتقاد كردن كه نبي احب است از نفسهاي ايشان و
 شفقت او اتم و اكمل است و انك از و اب نبي ما و مؤمنان
 انديان معني است كه بعد از پيغمبر صلي الله عليه وسلم نگاه بران
 حرام است چنانكه بر مادران و عظيم ايشان واجب
 است چون مادران و از همين جهت فرمود عايشه
 رضي الله عنها لئن احببت النساء **و بيان تفصيل در اين باب**
 از و اب نبي بوجه مسطور اينسان گنيام كه كور
 در فضل به همه از زنان اند و اوليت جملي بر دارند
 چون از شرف نبي است افضل نبود بزرگ در جنين فضل
 واجب باشد باهل اسلام كين طائفة را بغير و اكرام
 و ارادة في جسم تفاضل واقف شوازي كن كجابهل

لشاه و امراء المؤمنين
 نند

و بيان تفصيل در اين باب

ميدان بقمده اكمل بدعايشه خديجه افضل
 با اين دو بزرگ و تفصيل بهتر كه زبان كند تحمل
 زان رو كه معارض است مسيح جنين شده رسته
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضل عايشه على النساء
 كفضل الزبد على سائر الطعام قال انس الائمة شيخة ابن حجر
 في شرح شمائل النبي حجة على آية وام موسى فيما قرع عري و آية
 نعم يستثنى خديجة فانها افضل من عايشه على الراجح لقوله
 صلى الله عليه وسلم لعائشة بان لم يرزق خير من خديجة و
 فاطمة افضل منها اذ لا يعذل بضعته صلى الله عليه وسلم احد
 و به يعلم ان قضية اولاده كفا طمة للخيرة وان سبب الافضلية
 فيهم من البضعة الشريفة و من ثم حكى ابن السكيت عن بعض الائمة
 عصره انه فضل الحسن بن علي بن ابي طالب و الحنفية و الاربعة
 رضي الله عنهم اي من حيث البضعة لا مطلقا فهم افضل منها على
 و معروف و اكثر ثوابا و آثارا في الاسلام انتهى كلامه و قال
 امام النووي في شرح الاربعين اتفق القوم على ان عايشه
 افضل النساء البنية صلى الله عليه وسلم سوي خديجة فان
 النكس اختلفوا في ذلك فقال ابن الويل و جماعة خديجة

افضل و طایفه عایشه افضل قال لا و ابره علیه السلام لا	تو ذوقنی فی عایشه فان الوحي لم یاتنی و انانی تو ربک
احراه الا عایشه	در سیرت اولاد رسول علیه السلام
الحاکم عقیده الخبیین دایم	که بعد از نبی است ابرار
آن تو که از صحایب است	بر جمله زنان زفاصل است
که بر صحایب است باشند	هر چند که صالحات باشند
در سیرت اولاد رسول علیه السلام	
اولاد نبی که عارفانند	در خانه دل بجای چنان
ز اخبار چنین شده است معلوم	بوده به نبی بسیار مصروف
فاسم اگر اولین بدانند	عبد است این نام
سوم در بگو فضل احسان	ابراهم است بعد ایشان
بسی طیب ظاهر ای برادر	بسی شکر که بود این دیگر
اندر حق فاسم ابراهیم	بوده این دو صفت برای تعلیم
فاسم بجهان جوگشت موجود	شش از نبی تولد شد
آن دولی دیگر ز بعد نبیست	مولود شد در نبوت
در سیرت نبی علیه السلام	
جاریه نبی صمد و مختار	نابت شد از چنین در اخبار

ذیب بود در قیمة بقیة معلوم	با فاطمه بنی اتم کلمتو هم
الحاکم شتوز روی تعلیم	اولاد نبی جز ابراهیم
جمعه ز حدیث اند مولود	از یک صدف اند در محمد
ابراهم که بعد ایشان است	گویند بکشتن فاطمی است
از ماریه است گوهر او	خود ماریه بود مادر او
در روضه الاحباب آورده است	که ماریه قبیل و سیرین
و جاریه بودند که موقوف	حاکم اسکندریه بحضرت
صلی الله علیه و سلم بدیده فرستاده بود حضرت صلی الله	
علیه و سلم عمر بن راجحان بن ثابت سید شریف	
و طایفه را در خدمت خود نگاه داشته اند و ابراهیم بر	
حضرت صلی الله علیه و سلم از ماریه تولد نمود و ماریه در	
اعداد از واج مطهرات از انجمن مذکور نشد که او معلوم که	
حضرت بود صلی الله علیه و سلم و بر اکانه	
دیگر ز عقیقه آنکه ز اولاد	با طایفه بود فضل و ارشاد
دارند فضیلت کمال	زینها هم یک است افضل
از قول رسول فضل دیگر	او راست به ماریه برادر
چون سیده الشریف	فصلش بر زمان دهر افزوده

عکس

بجمله اول و دوم حدیثی که کلامیه
 آنکه در زوئی گفته شود
 باید که بزرگ بر شمارند
 و در زوئی که در این تفصیل
 در تقوی و علم داده و تفصیل
 تقوی و علوم هر که پیش
 و در تفصیل زوئی و در تفصیل
 بر حسب تفصیل این حکایت
 اما تفصیل خطاب جوهری است
 فقال بعضهم لا فضل احد بعد العباد الا بالعلم والتقوی لیکن
 الاصح ان رتبه اولادهم علی رتبه ابا و اولادهم علی رتبه ابا
 منهم فانه من متسلون علی اولاد ابا و اولادهم علی رتبه ابا
 رسول الله علیه و سلم فممن العتره الطاهره و الذریه الطیبه
 اقول ان تبايعهم ارجس اهل البیت و ظهورهم **اعلموا**
ان اولادهم علی رتبه ابا و اولادهم علی رتبه ابا
اولادهم علی رتبه ابا و اولادهم علی رتبه ابا
 از قول روافض است
 گویند پسری ز کافر
 یا خود ز پیری نشاید
 این را بمن اعتقاد ز شمار
 ابراهیم آن رسول رهبر
 از آنکه در کوفت تراش است
 از آنکه در کوفت تراش است

بجمله اول و دوم حدیثی که کلامیه
 آنکه در زوئی گفته شود
 باید که بزرگ بر شمارند
 و در زوئی که در این تفصیل
 در تقوی و علم داده و تفصیل
 تقوی و علوم هر که پیش
 و در تفصیل زوئی و در تفصیل
 بر حسب تفصیل این حکایت
 اما تفصیل خطاب جوهری است
 فقال بعضهم لا فضل احد بعد العباد الا بالعلم والتقوی لیکن
 الاصح ان رتبه اولادهم علی رتبه ابا و اولادهم علی رتبه ابا
 منهم فانه من متسلون علی اولاد ابا و اولادهم علی رتبه ابا
 رسول الله علیه و سلم فممن العتره الطاهره و الذریه الطیبه
 اقول ان تبايعهم ارجس اهل البیت و ظهورهم **اعلموا**
ان اولادهم علی رتبه ابا و اولادهم علی رتبه ابا
اولادهم علی رتبه ابا و اولادهم علی رتبه ابا
 از قول روافض است
 گویند پسری ز کافر
 یا خود ز پیری نشاید
 این را بمن اعتقاد ز شمار
 ابراهیم آن رسول رهبر
 از آنکه در کوفت تراش است
 از آنکه در کوفت تراش است

تعلیم

نشد

نومی که رسول چنین بود
 ناکاه اگر رسیده بود
 این سخن را که در میان است
 بود و توان سخن زد
 کاین مستدانت از عباد
 لشاب رسول رغبت بک
 در ملت خود نکاح گذار
 انوشیروان بن مفضل
 در روزی که در مدینه
 با که هر دو روی تو فیک
 باطل نبود حکم سابق
 معلوم بود که عزایان
 ایمان تو گشته است کامل
 حال انوشیروان را
 خود بهره نبرده از عباد
 بر مردمنی سخن میزد
 این سخن را که در میان است
 بود و توان سخن زد
 کاین مستدانت از عباد
 لشاب رسول رغبت بک
 در ملت خود نکاح گذار
 انوشیروان بن مفضل
 در روزی که در مدینه
 با که هر دو روی تو فیک
 باطل نبود حکم سابق
 معلوم بود که عزایان
 ایمان تو گشته است کامل

این سخن را که در میان است
 بود و توان سخن زد
 کاین مستدانت از عباد
 لشاب رسول رغبت بک
 در ملت خود نکاح گذار
 انوشیروان بن مفضل
 در روزی که در مدینه
 با که هر دو روی تو فیک
 باطل نبود حکم سابق
 معلوم بود که عزایان
 ایمان تو گشته است کامل

این سخن را که در میان است
 بود و توان سخن زد
 کاین مستدانت از عباد
 لشاب رسول رغبت بک
 در ملت خود نکاح گذار
 انوشیروان بن مفضل
 در روزی که در مدینه
 با که هر دو روی تو فیک
 باطل نبود حکم سابق
 معلوم بود که عزایان
 ایمان تو گشته است کامل

این سخن را که در میان است
 بود و توان سخن زد
 کاین مستدانت از عباد
 لشاب رسول رغبت بک
 در ملت خود نکاح گذار
 انوشیروان بن مفضل
 در روزی که در مدینه
 با که هر دو روی تو فیک
 باطل نبود حکم سابق
 معلوم بود که عزایان
 ایمان تو گشته است کامل
 حال انوشیروان را
 خود بهره نبرده از عباد
 بر مردمنی سخن میزد
 این سخن را که در میان است
 بود و توان سخن زد
 کاین مستدانت از عباد
 لشاب رسول رغبت بک
 در ملت خود نکاح گذار
 انوشیروان بن مفضل
 در روزی که در مدینه
 با که هر دو روی تو فیک
 باطل نبود حکم سابق
 معلوم بود که عزایان
 ایمان تو گشته است کامل

این سخن را که در میان است
 بود و توان سخن زد
 کاین مستدانت از عباد
 لشاب رسول رغبت بک
 در ملت خود نکاح گذار
 انوشیروان بن مفضل
 در روزی که در مدینه
 با که هر دو روی تو فیک
 باطل نبود حکم سابق
 معلوم بود که عزایان
 ایمان تو گشته است کامل

این سخن را که در میان است
 بود و توان سخن زد
 کاین مستدانت از عباد
 لشاب رسول رغبت بک
 در ملت خود نکاح گذار
 انوشیروان بن مفضل
 در روزی که در مدینه
 با که هر دو روی تو فیک
 باطل نبود حکم سابق
 معلوم بود که عزایان
 ایمان تو گشته است کامل

لها فلم يؤمن بها وانزل على ابيها وولوا كانوا اولي قربة من اهل
 ما بينكم لهم انهم اصحاب الجحيم الذين ما تواعظهم ولا يذكرون
 الاستغفار لاجسادهم فان طلبت في قيعهم للامان وردت في قيعهم
 ابراهيم عليه السلام لا يبيد الكافرين فقالوا ما كان استغفار ابراهيم
 لابيها الا عن معتدة وعدنا يا ابراهيم انك لا تطلبني
 ففوتك بالتوفيق للامان ثم كلامه في سورة النور
 ان شئ من سوطي اني حكايه
 بشنوكم انما هو مني ان
 كويدهم وزي رسول ربه
 ايمان ربني قبول بنمود
 در قبر شد از ان مسلمان
 دريت از قبول وليم
 هر دو بر حيات ودين
 در دين نبني شدند اخل
 ان كونه سخن نهاد مبهم
 ليكن اكثر بقول اقول
 ان نوع كونه پيشي فرمود

واما قوله ان شئ من سوطي
 اني حكايه اي شئ من سوطي
 اني حكايه اي شئ من سوطي
 اني حكايه اي شئ من سوطي

في سوطي الذي هو اول ان شئ من سوطي
 فامنا انما هو مني ان
 جبري في ذهابه عن عايشه رضي الله عنها
 قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 فاقام به ما شاء الله ثم رجع
 اني فانت لي ثم رجع
 كتاب النسخ والنسخ
 رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بكونه وكونه مني ان
 في غير الاستحباب
 ثم حاول وهو متيسر
 ان يحيا فاجابا فانك
 رضي الله عنها اجماعا
 انما قال شيخ احمد
 قال السهلي ان في
 حديثه منكره
 مؤمنه في قوله

وزالوا في
 حجة الوداع
 حديثه في ذلك

بحفظ
 رضي الله

متفق

محي

بسم الله الرحمن الرحيم

٢٦

22

[illegible]

7

عَمَّان

[illegible]

صفحه

ما بیتی مکرر و آهسته و آهسته	تو که بخت بد و فدا نهادی
درین نیت دل پیوسته	بیا که این سخن ما و بخت
و غلام و مکرر و آهسته	تو که بخت او بیکه است
در وقت وین خوشی و لذت	چنان بین زو و بخت پیوسته
عزت نیت بد که شش بود	و مکرر و آهسته و آهسته
نیز جلوه بد آن زو و بخت	در زمانه خطی راه بود
درین محاسبات بود	در خصل محاسبات بود
درین محاسبات بود	از روی بخت بخت امان
اینهای هم رسول مختار	مشهور برین شد در اخبار
که اینها بر شمع را بدارند	اندر ده شمع شمع امان
اول شد وین شمع امان	نیتی که علی مرتضی و ان
ختم خلفای است	او را بهر در و بخت
زان بعد زو و بخت شمع	عبد الله اسپار عباس
از کاه خصل و ان و بخت	در وین بخت و بخت
زان بعد بر آه شمع و ان	سخنان نبوی و ان شمع
فضل و بخت اسپار عباس	ان مرد و بخت و بخت
از بخت انچه بود و بخت	همان رسم و بخت و بخت

اعلان

ما بیتی مکرر و آهسته و آهسته	تو که بخت بد و فدا نهادی
درین نیت دل پیوسته	بیا که این سخن ما و بخت
و غلام و مکرر و آهسته	تو که بخت او بیکه است
در وقت وین خوشی و لذت	چنان بین زو و بخت پیوسته
عزت نیت بد که شش بود	و مکرر و آهسته و آهسته
نیز جلوه بد آن زو و بخت	در زمانه خطی راه بود
درین محاسبات بود	در خصل محاسبات بود
از روی بخت بخت امان	مشهور برین شد در اخبار
اندر ده شمع شمع امان	نیتی که علی مرتضی و ان
او را بهر در و بخت	عبد الله اسپار عباس
در وین بخت و بخت	سخنان نبوی و ان شمع
ان مرد و بخت و بخت	همان رسم و بخت و بخت
همان رسم و بخت و بخت	همان رسم و بخت و بخت

در وقت وین خوشی و لذت

من با تو که شمع امان	مهر ف محاسبات
گو که در رسول را ملاقات	مانند محاسبات
با صدق و بی پروا باشد	تقدیر رسول کرده باشد
امان بدین بود و امان	تردنده بعد از امان
دین جهان شوق امان	حون داده با مرتضی و ان

این امر زک را در قفس
 مومن باید بسجده
 شش و یک است
 مردی باید زن را
 زن ناقص عقل ملک است
 مردی باید علی سلمان
 کافر که نشد بدین امان
 شش و یک که پست از
 سون شد و به چشم احاطه
 بلای باید امام و خاست
 بخون و بی خودند
 دارد پس در احکام
 شش و یکش بود عدالت
 شش و یک است آنچه باید
 نمود جو امام را سیاست
 در روز قیامت
 این سله از سه عقد
 اگر در میان خود
 اگر با امام خود امانت
 کس چند صفت بود سیاست
 تا باشد شش این است
 لایق نبود سبب چون است
 تا درین رسول دارد
 را می بود و می شناس
 بی بند و کس و اصل بنیاد
 با نصب عالیشان و کار
 قاضی عقل ملک کامل
 تیر زمانه را چه دانست
 تا شکست در داد
 غلام یکد بخود امانیت
 مار و خد و کند که نباید
 در ملک چنان کند خست
 تیر و یکم و ار سپه

هر که با سیاست نام
 باید نمود بکلن غلام
 محلی نبود و نیم اعدا
 فی نظر شش این است
 بی شرط بود و امام معصوم
 بی شرط بود و کشت افسوس
 خبر شش و یک حین بداند
 مهدی است امام بر حق امام
 هر کس که عقل است به پند
 از روز و کند سپند امامت
 از خوف کرد و بود نامانی
 از کار زمانه ای برادر
 باشد اگر در صفت بدور است
 شریعت همین بود بقول ظهور
 کز اصل شش امام باید
 در مذمت شش امام
 اولی است که در شش
 با او بود این سر راه نام
 از یک و بد ز ما به نام
 بود و بعد کند بود ا
 باشد شش و یکم نام
 اندر گیت آنچه گشت معلوم
 و در این زمان خوش کل
 شش و یک حین بداند
 محلی است کنون و خوف اعدا
 و اندک کلام باشد است
 اول شرط است بیعت
 و در هر یک شود نامانی
 باشد عدم و قضا برابر
 با او بعد از شش است
 از اصل حدت گشته شود
 تا کار بد و تمام است
 این شرط بد است
 از غیبه قریش هم روایت

فنی خود و قسری بر من جوید	با او بود و این صفات محمود
اوراست اما تنی سپید	از وی نبود کس مقید
هر که قسریش این سپید	این سپید باو یمن سپید
ما هر که یمن سپید این سپید	جایز باشد با او امانت
هر که بجای با کدشتی	این نعل غلب ز نورشتی
از آنکه شرافت امانت	باشد بوجود او ستم
خود را جوید بر شرافت امانت	شد این همه شرف امانت
هر که کسین کجی سپید	از اهل خلق شرف امانت
شد زبانی همه بدین خلق	کسین کس مانت سپید
مانند لکن یک از پیل تن	شخصی معلوم این تن
ز انسان که بود و معلوم نوی	از اهل زمان خویش انوی
عباس که کند ایند به سبب	دل را بدید در ضایعیت
زان بس و کوان سپید	در سارنه صدق کشاید
اجماع چهل که منع شد	باید با امام مقتدر
حاصل که قبول این عادت	در آب باشد با و احاطت
در نصب امام اختلافات	بسیار شد در روایت
عشقی چه حد بر کج باید	بایست خلق را بشاید

اقربتا موصول فرج است	مولای مانی من است
هر که بگفت بنا کدشتی	این نعل غلب ز نورشتی
سپیدان که امام نیست	سپیدان که امام نیست
فنی را امام سد خوف	دور از هر سبب کف قاصر
منزول کرد و از امانت	باشد جوید بشل استقامت
بش نوحی ز اعتقادات	بش نوحی ز اعتقادات
دعوی پهری اگر خوبت	بیا خارق عادتش هم آید
هر چه که نوای اهل انکا	کرد و بهمان طرز اظهار
خون خارق عادتش طلق	یا دعوی او است با خلق
ناید کسی معارض او	این خاص بود بان کوخو
این کار حسن زاری مدانی	حزب حسن نام او کجانی
والی ز دولت خرق عادت	نامش تنهی حسن کرمات
در مومن و عارف است الحمد	کامل ربح عادت او
از غیر ولی اگر شد اظهار	این کار در مومن یکبار
نامش نبود کج سعوت	دل را بدید من سپید است

سپیدان که امام نیست
دعوی پهری اگر خوبت
هر چه که نوای اهل انکا
کرد و بهمان طرز اظهار
یا دعوی او است با خلق
این خاص بود بان کوخو
حزب حسن نام او کجانی
نامش تنهی حسن کرمات
کامل ربح عادت او
این کار در مومن یکبار
دل را بدید من سپید است

مسد

در جمعی بنوشت برگی کرد	در پیش تو خورشید خدای
که خازن عادت اندرین کار	سازد خلاف دعوی این
ز فیضان که نمود خرق عادت	چند کی نگردد بود ارادت
که خواست حکایتی ز انجام	در مدت خوشنید و بشام
مانده شد بدعا پیش	معبود بنمود از خورشید
گفتا که سخنی کند حسن	این سخن نه است از سرین
خبر کف حکایتی درین باب	گفت دروغ گوئی کذاب
یا کرد و عباد را می گویدی	تا و ده و ده و رسد بنوری
هر چه در کشتن شد از زمان	کرد زهر و دوسم مخدور
که در اثر همان دعا بود	لکن خلاف دعا بود
این زو ثقات با دانات	موسوم شد با دانات
بنمود اگر کسی حواری	با دعوی خوشش موافق
لکن در کرمی معارضه کرد	امری بهمان طریقی
این شعبده یاکه پیچیدنی	نام در کرمی باین نحوی
باین پرخان مباحث طالع	کاین دعوی او است در طالع
در پیشتر ز بنوستان کار	از شخصی شنیده است طالع
از دامن بود چنین مقامات	نی جویست ز می کرامات

در قدرت

در قدرت حق کریم	این امر غریب گشت ظاهر
ز دیکر معقانات اسلام	استدراج آتش بود باین نام
با منزهه هر که دارد انکار	باشد ز خدای خویش سیر
آنکه بکرامتت منکر	کاین محل از ولایت ظاهر
در راه خطا که نشانه از حق	مانده زره صواب مشق
استدراجی که هست حاصل	با اودول هر که گشت مثل
باین عمل عشق در کن	در دین خود اوف در کن

دین معنی ایمان محبت است

ایمان که بود با با فعال	ما خود را من این با فعال
که منی این را ندانی	با منی من خدای خدای
ایمان باینکه شد محقق	تقصید بود و یک شوق
در شرح ولی ز روی اخلاص	تقصید بود و سنی خاص
هی هر چه برای خود منند	که مدبر رسول از منداوند
با خلق رسول چون چه داد	باید بودن بصدق نهاد
ایمان بدلت اگر نقص است	تقصید بشیوعان که است
نفا و شدن بصدق کامل	اورا کردیدن است در دل

ایمان حقیقی ایمان بحدیث امام و غیره است که فی الواقع تمام است

کفایه

یکی

بشرع الیه

مانند کباب برین قوت در
 صاحب کفایت بود که حق است که از امور افتاد
 است و اینست که در خصوص که اگر کدام فعل است
 بر کدام که نسبت با وقت و حکم صغیر است و اگر نسبت با
 تحت حکم کبیره است و آنچه کبیره است علی الاطلاق
 کفر است و باطل است و اگر کبیره درین مقام غیر کفر است

باب بیکی

در کباب قوت القلوب بیان آمد و کبریا محمدی که
 ابو طالب یکی آن شد و این کباب شد علم است
 گوید که حدیثها در این باب
 یکی گنبدی که از کباب است
 مانند از حدیث است
 زان جمله چهار روز زمان است
 در شکم است و وی در
 وی در شکم است و وی در
 آن یک کباب است از جمع اعضا
 زان چهار کباب که خیر و از دل

نمودند شدن در حرم الله
 بر عصمت آنکه دار و مدار
 آن چهار کباب که بر زمان است
 سوگند در دفع زمین است
 آنکه بود شهادت روز
 آنست که در وقت است
 هم اکل بود و درین است
 آن دو کباب است که در میان
 و آن دو که بود و هر یک همان
 و آن یک کبابی که باشد از پاره
 یک کباب که از دو کباب
 و آن یک کبابی که او نمید
 از قول مثل همان است

این نوون زمرش است
 این هم گنبدی بود ازین چهار
 مدق ذن محضه از آن است
 آنجا که خنق قال است
 حور است درین چهار کباب
 اسوال تیم خور و درین
 یوم هم خوردن است
 آن دو روی و خون کباب
 آن فنیق لواط و زمان
 آن روز غنای شود و میاید
 یک کباب که پخته است
 چهار شود از جمع اعضا
 آنجا شدن ما در وید و آن
 احقاق و باید کرد که جایز است

باب بیکی
 و صفت بر صاحب کبیره
 بر این منیره و آن منق
 بر این کبیره و آن غنای
 جایز باشد عذاب است
 جایز است از عذاب این

این اهل کبیرای مگو کار	اولی نبود محبت بار
برادر کس خوشدینش	باشد به پیشش
چون که بود خلود در نار	مخصوص باهل شکر گناه
اعتقاد بصری است که در کبریا بود	
و اهل نار عشق و محبت در نار اند	
از معنای شوخکات	کو به خلاف این روایت
از اراک بود و خول در نار	از اهل کبیره باز کفار
لی توه اگر که مرده باشد	امان بهرگز نبوده باشد
چون یافت و خول در جهم	بسیرون نشود و کار بکرم
باطل باشد چنین حکایت	گوشی نه منی برین روایت
حق و باطل که در اهل شکر	
و کفر با جمیع است حضرت ایت	
اجماع باهل شکر کفار	شدند و کفایت در بار
از مغفرتش امید نبود	نمودند و او خند نمود
جو کفر زمرگست و دیگر	خواهد چون خدای ای برادر
از قسم صفایر کبایر	بخشش و عفو او است و در
کوید هر کس که دارد آسپم	در راه کبیره چون سدر کام

این اهل کبیرای مگو کار
برادر کس خوشدینش
چون که بود خلود در نار
مخصوص باهل شکر گناه
اعتقاد بصری است که در کبریا بود
و اهل نار عشق و محبت در نار اند
از معنای شوخکات
از اراک بود و خول در نار
لی توه اگر که مرده باشد
چون یافت و خول در جهم
باطل باشد چنین حکایت
حق و باطل که در اهل شکر
و کفر با جمیع است حضرت ایت
اجماع باهل شکر کفار
از مغفرتش امید نبود
جو کفر زمرگست و دیگر
از قسم صفایر کبایر
کوید هر کس که دارد آسپم

باشد جو کبیرا و حاصل	رایان خان کجاست داخل
بر معترکی کس از کبار	لی داخل مومن است کافر
بر مذمت پاک اهل سنت	و در دل نبود و حسن خلقت
مومن نشود تقیض کاف	سوف من درین زند ظلم
و	
دارم برین دلیل روشن	بر حق تو کم مبرین
از کافرا که خیر احسان	ایده دم غیر امان
مومن نتوان نماز و تپش	معقول کما کفرش
از مومن اگر کتاه آید	بر خود در نصیحت کشاید
تقدیر زمان بتارار	مده خویشان خود پندار
کفری که از بخت صادر	نتوان بکف خواند کافر
امان بخت در ساد باهی	بارد که همه در ستیاده
او حق است پس اول امان	ماده آورد که در سکان می
ایمان بخدای امد آورد	تقدیرات از وی کرد
و امد بفرشتگانش امان	از دره قبول و ارغان
چاند فرشته مقرب	در کسوت بند که قریب
صبرش بود در کبریا پس	روزان مشتاقان کبریا پس

کفر
مومن
نماز
تپش
نماز
تپش
نماز
تپش

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

سکاتش لب بدان	عزیز لب بدان
کر علم باشد ای برادر	از فضل سنجی جان کر
ایمان قائلین حسن بیرون	زین ع کسی ناکسین
واجب نبود باطل اعان	عالم بودن بفضیل
مالکد کر بکسب قرض	حون نیک صریح و نه قرض
فی عصر الذابدی فی سوره اول	پس حسن لکله حسن علی
و از بیم من اندک سال	نیز من از بیم علی ایس
اعتقاد اند کرد که ملکد سرده اند و موجودند	
ای مومن موشنند قائل	لازم بود این عقید در دل
هستی ملکد بقیس دان	اثبات وجودشان در دان
استدجاعتی ز کفار	کائنات ملک نکرده استوار
در مکر بقاءد اس دستور	کاین قوم سکفند و مور
قادر نبود ملک نگاری	دارد جو بجان خود قاری
الا بما که کردند استوار	ای اوزده لطف قدر نشانی
او صاف ملکد	
اورانه رحمن و انس دانی	ای مبر و وصف یاد بخوانی
زین مبر و وصف یحیی اند	زین خبر موشن کان بگویند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

دگر زلف کر و لب شاد	کوچک لب ناز و من است
دور بکرم لب نوازی	و دیدن شود اندامی زاد
نواهد خود بکس گاید	پنای انگس نوازد
موت دیدن مدد فراتان	کور را بفرستد لعل
در حال حسرتی مانی	کاهی بولی اگر بخواند
بعضی دلی هم در بند	آندم که بماند نشنند
بر بعضی سنجید سیر	ویدید بعبت بهم
کمر من الخطاب رمی اندک	فی صحبه بی علی اندک
کجای بکار الحدیث الثانی	من اربع امام النودی رحمه الله
کاهی پسوی بشر حوائد	یا صورت اومی بماند
ای موشن ان نهر و نگاه	زایشان نبود مکر ز اند
و مکر بدل این سخن بقیس دان	لکن رواسد مرک انسان
لکن باشد حیات نشان	عمری بخیاب خویش سرور
چون مدت نریشان هر لید	نگاه مقام دیگر اید
از مکر اندم سری بماند	میزند حیات و دور ماند
این جمله سخن شوقین	در مستند العقاید است
او صاف ملکد شوکه است	و نشنشن از ضرور و من

و اما

انسان همه بنده خداست
مستعمل عبادت خداست
در طاعتش انوار شود
زایشان کنی گشته است
انسان گشتی اندوخته بود
مردی و یغنی بخوان با این

اقدام و کار و عمل کن با
با ناسا و انست و تکی است

امان بکنش اهل خداست
باید که ناله های منزل
معنی کند و معنی
شاید که فروغ و از هر
لکن بقاء و تسامان
غیر از قرآن هر کس که
تقصیر کند بدان که حق بود
مومی که در آن ز غله نوزد
انسان هر رهروان و نوازند

بجاست همین قدر کفایت
سویمن نشود ولی بفرمان
از بند عقاید حسن
کردم حقیقتش حواس
بماند که با من عقیده با هم
قبیعت او بود و سرش
رحله رواست تا قایل
زین بعد که کتابت باید
بناست که اندازن کلامی
نسخن هم اگر بود و صحن
و مکر مدخل غیبی که در آن
فیض پیر اسرار جبریل
کافیه بود و کافیه عکس
و مکر سخن که نظم قرآن
کریج شوند خلق عالم
حود را که بر پیش رخ کارند

این یک است و روات
تلاوت دل خوش بر سلمان
خان اول از آن کند و نش
کر خرد و ندها پس این تحقق
امان نه این کار سبک
بر صحرای کوه بنده با هم
زهر باشد او انش چون
سالم بود و در ج و تبدیل
تمام که رکن سخن فراموش
بخش کن کند و گریه پامی
بناست بود و بی سران
قرآن دکلام حوصلی
تجلیست که ناله برین نعل
در خانه کف ترابند ماند
باشد سخن با اهل امان
سازند بنا می طرح محکم
حون سوره اعرش غنایند

نظم کتب مکررین نیست
 ایچرا آیت بود در اخبار
 در نظم کتب ولی قن وان
 معبر بود بفرستادن
 قال الفاضل رحمه الله فان نزل من قولون ان القرآن
 من كلام الله تعالى شجرة كالتوراة والانجيل متنا
 لس شي من ذلك بحسب في نظم والتاثر ان كان
 معبر الان الله تعالى يخبر من الاخبار بالغيوب وانما
 لم يكن معبر الان الله تعالى لم نصف كما وصف به القرآن
 ولانا قد علمنا انه لم يقع احد في السه كما وقع في القرآن
 ولان ذلك اللسان لا تأتي من وجوه القضاة
 مانع من اتفاقه شتي الى حد العجاز في شئ من العجاف
 سل رضي الله عنه بلسان جبرئيل عليه السلام كلام الله
 الى الرسل صلى الله عليه وسلم سمع من الله تعالى ام جابه
 من اللوح المحفوظ قال كلا الوجهين جائز قال
 الفقيه ابوالشامه سمع من الله صلى الله عليه في هذه سورة
 لدخان ما جبرئيل عليه السلام بان القرآن جبرئيل واحد
 من اللوح المحفوظ الى السماء الدنيا ثم نزل على محمد صلى الله عليه

شرفه فأتى بالذي النبوي في اسمه من جبرئيل بن الله
 حمد واحدة في لسان القدم ام طارة جبرئيل على السفرة وانهم
 تلاوا النبوة الدنيا ثم نزل على محمد صلى الله عليه وسلم كما نزل
 وانهم من قول ما في الشجرة كالتوراة والانجيل متنا
 من قول ما في الشجرة كالتوراة والانجيل متنا
 واما هم رواه ذكرهم
 روشن كنش سباده بهم
 جائز باشد رسول لغمان
 كاشي بحدس في قران
 في التوسيع بعض اصحابنا ش اي على جواز نسخ الكتاب
 بالاسم م بان نسخ قول تعالى اوصي الوالدان
 اول الالة قول تعالى كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان
 ترك خيرا الوصي للوالدين والاقرين المعروف
 بقوله على السلام لا وصية للوارث وبعثهم بان قول تعالى فامسكوا
 الالة ش اول الالة قول تعالى واللاتي ياتين الفاحشة من نسائكم
 فامسكتهن و اعلمن انهن نسائكم فان شهروا فامسكوهن
 في البوت حتى يتوفيهن الموت ويحل الله لهن سبيها
 نسخ بقوله على السلام القيب بالثيب حيد مائة
 ورجم بالجارية في الاقفا لعل الله ما نسخ من الله اوليها

انهم كذا
 اعتقاد ما به مكره
 حرفي ما نسخ بعض آيات
 بغير كسب بل حكم
 نه تلاوت

مات بجزایا و نسما قالوا الا يكون سنن القدر ان
 الاوان و قیل بل شیخ مائتة لانا انما انما من عند الله
 قال الله تعالى و ما یطع عن الاموی و جعل منه ایة الوصیة و لما
 و اذ كانت الیمة بامر الله لعلی بن
 یق الوسی نیت ان کانت باجتها و نیت
 این نیت که نیت حکم تقدیر
 تا شرح کند و حسن
 را اخبار و نیت منزل
 زود و نیت است اسرار
 این نیت بود و ای در حکم
 چون حکم او حکم ثانی
 زانسانکه در امتد السلام
 که عراض نیت که در نیت
 چون کشت قوی نیت ای ام
 نیت بود این حکم اول
 این نیت را نیت های حکم است
 یعنی این حکم تا بدین دم

کنند و خلاف این
 کانت حکم کرده بود و نیت
 زین نیت مقتضای حکم
 زین در اول خود علم باری
 کا خاص تفاوتی معلوم

نکر که حکم کرد و بکار
 اول کند نیت نیت
 اند و نیت نیت با حکم
 بی نیت اگر حکم جاهل
 اید مرض از نیت نیت
 اول بد و موافق ان نیت
 بنو زبانی و نقصان
 چون وقت علاج معلوم
 نیت نیت نیت نیت
 او مصلح کار نیت نیت
 حکم نیت نیت نیت

حکم نیت نیت نیت
 تقدیر کرده تا نیت
 فرمود اگر نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 در حکم نیت نیت نیت

نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت

نیت نیت

تبعیت او را نداشتیم	و ما قبول است
لکن نه از جهت که احکام	و از جهت که سابق اعلام
ناید بخواهیم عقا و کامل	کمن حکم که در آن وقت
بکشت ز حکمای تشریف	مازل رسول ما بدیشان
در امری بجان شبیم	با ان احکام زمان مطعم
اعتقاد دیگر در کتب اینها علیهم السلام	
از بس که کتاب ماریون	و از هم ز روی سدران
کامنا که بنام نبی ساینده	از فضل انجیل پیشوایند
بستند هم رسول رحمت	رخا عیب و امر او موقوف
با خلق خدا و استنای	سجودت همه بر پناهی
و انستن انبیا درین باب	کافک حسن قدر با عباد
و احب بود میان عباد	ناسدن هر کجی با فخر
تقرن عدد در انبیا نیست	تقرن عدد و کنی روایت
زان رو که نماده بقران	تقرن عدد و بذات ایشان
تیسر که خدای با هم خود گفت در سوره انفصاف	
این تیسر که خدای با هم تقصیر نمیکند	

از قول

از قول رسول همه در اعداد	تبعین رسول نداده گشتند
شخصی و عدد جو گشت افزون	یا از اصل عدد بماند بیرون
بس غیر رسول رسول کردی	یا رویکی قبول کردی
ایمان همه رسول باید	تبعین عدد ترا نشاید
بر حال تو نیست این سزاوار	کونست چنین عقده بشمار
اما رسول ماست تخصیص	از جهت رسول کنند تشخیص
بذات مشخص و معین	ایمان آورد بوجه حسن
اخلاق و شایستگی تحقیق	باید که کند ز جمله نفرتی
نقشش فوجی بدل نشاند	را نکوند که نقب عین داند
کرد دولت این تخت نبود	ایمان با او درست نبود
اعتقاد دیگر که قیامت آمد نیست و در آمدن قیامت هیچکس نمیکند	
مومنین باید بصدق و افر	ایمان آورد بر روز آخر
منکر شده سر که با قیامت	جاساخته خانه قیامت
در آمدنش کسی که شک کرد	اسلام ز لوح سپیده چک کرد
اعتقاد دیگر که بعد از قیامت همه را بیدار کرد که این حرکت در است	
ایمان بس از ان بحث باید	منکر بودن با و نشاید
بر زنده جانکه قوت قیامت	هم بعثت ز بعد موت حق است

این گفته نقل هیچ یک نیست
 بر حقیقتش در دلیل آید
 اعتقاد باید کرد که تقدیر یکی و دیگری
 از حدیثی عز و جل است
 آید ز قول که صلاح و تقصیر
 صادر شود از تو شر و کریم
 انما شر از خدا می آید
 گویند خداست خالق هر
 این مذهب اهل اعتقاد
 با مقتله درین روایت
 و ایشان این آیه را دلیل می آرند که خدای میفرماید
 و ما اصابکم من حسنة فمن الله و ما اصابکم
 من سيئة فمن نفسي و بیان این آیت
 اینست که آنچه بنویسد ای بنده از جزئی که تو
 بدان شده می نویسی آنرا از احسان خدا دان و بر
 شکر کن و آنچه بنویسد از سخیمتها و رنجها آنرا
 از نفس خود دان یعنی بگناهی که گنبد کرده

مستوجب آن شده و این محانت که و ما اصابکم
 من مصیبة فما کسبت اید بکم و روشنی شده است
 که و یل این آیه اینست تا بآیت قل کل
 من عند الله موافق است
 باین سخنان جوهر که نقلش طلبی زود پیش می
 اعتقاد باید کرد که سخن بعضی مفسران که در شان
 رسول صلی الله علیه و سلم گفته اند که چون نظر
 او بر زینب افتاد و دلش با او متعلق شد و او
 را شوهر حرام شد افرا و بهمانست با محبت علی
 الله علیه و سلم
 از مفسران سست مذهب
 گویند غیر افرا نیست
 کور انظرش فدا نگاه
 می شود هر از آن طلاق افتاد
 در زینب روایتی درین باب
 چون دیده رسول برگشت
 بر شوهر خود حرام گشتی
 آن قول که در نگاه زینب
 در شان رسول آن وقت
 بر زینب یافت در دلش
 در سببش افراق افتاد
 گوید و در بود حسن ادب
 چشمش بر زنی که او افتاد
 دیگر در آن مقام گشتی

بر این سخن گفتار نبود
 بنود کس این حدیث
 این قصه زن بیک در کوشی
 زینب بنکاه زید می بود
 ناکه به بنی زرویی تقدیر
 کای سید پیشوای ابرار
 ماراچو بود سند ز قرآن
 بر سر زنی حکم آیت
 الا بنکاه زینب آیت
 زینب بنکاه خود بنوان
 یعنی بنکاه استعما
 ثما خلا و بن یکی شاعسی بن طهمان قال انس بن
 ماک رضی الله عنه یقول لما نزلت آیه الحجاب
 فی زینب بنت جحش و طعم علیها یومئذ خبر او طحا
 و کانت تغیر علیها و البی صلی الله علیه وسلم و کانت
 تقول ان الله انکح فی السماء اخرج فی کتاب التوحید
 فی باب آیه آنی که در باب نازل شده است با ح

و کای سید پیشوای ابرار
 ماراچو بود سند ز قرآن

حج زینب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 قضی زید منها و طراز و منها لکیدا لکون علی المؤمنین حرج
 فی ازواج ادعیاهم اذ قضی منهم و طرا و کان امر
 الله مفعولا ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له
 سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لا یؤاخذ الله
 قدره و را

بها
 کما

اما زایل حکم اسلام
 بر سر بدی حکم عام است
 چون زید و عی مصطفی بود
 بود این بر مان جاهلیت
 چون حکم زن بر سر خاست
 باشد به پدر حرام هر دو
 ما خلق بدین کمان نمانند
 از جانب حق رسید فرمان
 حکمت بنکاه زینب این بود
 یعنی زنی جو آید این کار
 خود کرد زن دعوی جو تر بود
 چون از پدر و بر سر هر دو
 تزدیح زن بر سر حرام
 بهتر ز جمیع ادعی بود
 رسمی بوب که در حجت
 حکم زن ادعیاهم است
 بش ندیک مقام هر دو
 و بنی مسلمه را چنین ندانند
 عقد زن ادعیاهم فرمان
 کورابه بنی بنکاه ضرر بود
 کس را نبود محصل نکاح
 بود این همه بهر شش زنی

تا آنکه کسی بر مسلم شهادت
 نازل شده آتی درین باب
 آیت بخین عبارت آمد
 او نیست مگر رسول آمد
 آتی که در رد سخن اعراب و خیال ایشان که در جاهلیت
 بود جنای زن پسر بر پدر حرام است زن پسر خوانده نیز حرام
 مت است ماکان علی بنی من حرج فیما فرض الله
 له تا اینجا که ماکان محمد اباحه من رجاکم و لکن رسول
 الله و خاتم النبیین معنی نباشد پدر یکی از شما
 محمد و لیکن او رسول خداست و خاتم النبیین است
 بدانکه زید از موالی رسول است چون رسول صلی الله علیه
 و سلم او را دوست میداشت فرزند خود گفته بود تا که
 در آن وقت او را زید بن محمد میخوانند چون این آیت
 نازل شد و آن آیت که ادعویهم لایا هم هو افقطه عن
 الله بعد زان ترک این لقب کردند فی الصحیح البخاری
 حدثننا علی بن اسد قال سمعنا عبد العزیز بن الخطاب قال
 یا موسی بن عقبه قال حدثنی سالم عن عبد الله بن عمر

یعنی که در وقت رسول
 در این سخنش بخوانند
 یعنی محمد بن زید
 ماکان محمد اباحه

حد ثنا

بن زید بن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ما لکن ادعوه الا زید بن محمد سی نزل القرآن او عوهم لایا هم
 هو افقطه عن الله بعد زان ترک این لقب کردند فی الصحیح البخاری
 عبارت آورده است که این قصد بد رستی و راستی
 برین موال بوده است و آنچه وضاعتان و بی و بیان
 در زبان مردم افکنده اند که نظر رسول صلی الله علیه و سلم
 بر زید آمد و دلش بوی متعلق شد و گفت که سبحان
 متعلق القلوب شعبه است از آنچه منافق گفته و زان
 رسول صلی الله علیه و سلم و از جمله گفته است که است
 وضع آن باطل تفاق نزدیک است که باطل ایمان و حجت
 آنکه بعضی از متاخران علما در فروع مذموب خود یاد کرده اند
 که بر هر زن که نظر رسول فتاوی بر شوهر حرام گشتی این
 سخن را در کتاب رسیده است اصلی نیست و هم که این سخن
 لغوی از وجه بروی ما خذ است لغوی باسد من یذا
 الماعتقاد بر رسول الله

این سخن صحیح بودی
 یا از خلقی سخن رسیدی
 جایی بگفت صحیح بودی
 یا از خلقی سخن رسیدی

از مجتهدان شیعیان است
 برای سخن از حق بود
 بودی به تبار مذکور
 مذکور شدی خود در معاش
 جز مجتهد نه نام اگر نداشتی
 بودی به همراه کار مشکی
 مشهور به جود در روایت
 از نه و این سخن هر چه است
 در بیان آنکه بعضی گویند که در قول **و الله اعلم**
سوره الفجر آمده و از عبارات دیگر در کتابان بر زبان
 و این که از قرآن خود بلکه معنی آن مخالف قرآن
 قومی که ز کوفتی انظار
 که را به تبار ناکش
 جبری که نبود او از قرآن
 و الفجر اذ هو اجو میخواند
 یعنی این است گفته اند که هر چه است
 اعراسم اللات والعزى و سائر التالفة الاخرى شیطان بر

شعر

در بیان او انداختن بیک المعانی
 این قول را اعتقاد و در است
 بر هر چه و بهترین عالم
 کس چون کند این حدیث را
 کافی و باو بنظم قرآن
 در اول سوره این که معبود
 باشد و معنوی شنبیدی
 از آنکه صحبت بود بدینسان
 الا بوجی و جی جو خواندی
 از آنکه نوشته شد بقرآن
 فی الحال حسان خلاف است
 اینها چون کرده فراموش
 فمیده کسی که این است
 اکنون بشت زردی باری
 اصلی بود درین حکایت
 در دست بود حدیث احاد
 بشو که عفتان ملت

و این از این سخن سرور است
 بر سید خلق و خیر آدم
 او را بجه سان کند چنین یاد
 سهوی بسان بقول شیطان
 در شان بنی جیه و صف فرمود
 ما یطلق عن الهوی جوده
 چون نطق کند بقول طمان
 و این رجه زین سخن فانی
 در صدر کلام این بعنوان
 طبع توجین کند در رایت
 زین دعوی است باین خاموش
 باور نکند چنین حکایت
 فرمود چنین بخت باری
 بنود حدیث این روایت
 کورانه یقین بود در افراد
 معنی سخن بشرط صحت

سخن

هر که زبان بدی گوید
 گویند جو رسول زبانش
 شیطان لغت بنی شنیده
 او هم بهمان لغات و بجا
 آوازها به بنی ساخت
 ساجد کجای ره می که پیود
 این نکته جل نگاه داری
 این قصه بگفتن شد چون معلوم
 حق بهر کسی دل او
 تا خاطر او رخسار شود نهاده
 و ما از سنن من بگفتن رسول و لا ینقی الا اذا نطق الله بالشیطان
 فی امیة فیسخ اند ما یقنی الشیطان ثم حکم الله آياته
 و الله علیهم حکم بداروایت فتح بشاری روی ان ابی جلیله
 الله علیه و سلم کان یمنی القرآن فاقصده الشیطان فی مکینه
 من الکلمات و نطق بکلمات محکم بنوعه بکیت نبوه
 من وی الیه فظنهما من قوله و اما هما و کذا قال
 معتد النور سنی

ای قول محققان
 حل میشود این سخن متفسر
 کاین قول نیز اهل تحقیق
 که که سخن معجز دانی
 کاین کاشف دین مصطفی بود
 کاندل که کعبت ثابت ایمان
 زین نکته کذ غیبر احوال
 درین زک بود دل درسته
 تا حال همه رسول دانه
 الهامی سخن مکرر شجاعت
 نزدیک تحقیقان اسلام
 لغت عبارت قاضی مضایق رحمة الله علیه که در تفسیر
 رد این سخن نوشته اند و صاحب کشف نیز بهی معنون
 ادا نموده اند قبل حدیث نفسه بقرآن المسکن فترت و قبل
 نمی طوعه علی ایمان قومه ان یمنزل علیه ما یقر بهم الیه و استمر
 و کف حتی کان فی نادیم فترت علیه سورة و انهم فاضله
 فاما یلع و مناة الفاضلة الاخری و سوس الیه الشیطان حتی

[illegible]

الشيخ

در این وقت از نام محمد و آل محمد
 در این وقت از نام محمد و آل محمد
 معراج که خاصه رسول است
 این قصه بنی خاندان فرمود
 این کار بکشد تا مش
 گویند وقوع این معاجزه
 او خواهر مرتضی علی بود
 باطل سعید و تحت فیروز
 بار و جسد گنی اخلاص
 بار و جسد رسول مختار
 مخصوص که زایت کلام است
 تا مسجد بیت مقدس این دان
 زانجا که با سمان و دنیا
 نهایت شده با حدیث مشهور
 سبحان الذی اسری بعبد
 اثبات هر اله شد بایست
 کار شود انکه دارد انکار
 زنده همه مومنان قبول است
 جازم باشی مرا که حق بود
 در گوشه مسجد لایزالش
 بوده بجان احسان
 جنت عم حضرت علی بود
 بود او در صحایب آن روز
 بر ذات رسول این شرف است
 بنموده عروج و بوده پیدار
 معراج ز مسجد الحرام است
 ثابت باشد بنص قرآن
 زانجا بمنجا معاد اعلا
 زینا شده در کتاب مشهور
 سبحان الذی اسری بعبد
 اثبات هر اله شد بایست
 کار شود انکه دارد انکار

2

آنکه کثرت کند و کثرت
 منکر شود از کسی بناگاه
 آنکس که مقرب بود به سر
 زانجای بود بر سر و لب
 دانی که شده بدین موفق
 با روح و جسد اگر معراج
 از لفظ تعبیر به قرآن
 با عبد کسی علم نباشد
 معراج که شد شاه ابرار
 این واقعه اگر بخواب شد
 از هر که رو بودی جنب خواب
 نامش از معجزات بودی
 و اینم چنین که بوده بیدار
 زمین خواب که هر گس زدند
 و جسد که این بود بر صاحب
 زان رو که فضیلتش ز دوراه
 معراج یکی ذکر شفاعت
 که در وقت خواب در روز و شب
 او مستجاب است و مثال دیگر
 از بیت حرام تا با فضی
 قابل بود و غاب قوسین
 خوانیم که مومن محقق
 و نیت به میل گشته حق
 معراج بود و با جسد دانی
 تا روح و جسد بهم نباشد
 کرم سندی که بوده بیدار
 این با هم شیخ شایب شد
 فضل نبودی با و در خواب
 زان رو که هر گس این بودی
 تا فضل شود باین راغب
 کی فضل نبی بخود گزیند
 معراج نبی بوده در خواب
 بر سایر انبیاست و طواه
 در نهیب است و جماعت

در هر نفس بسیار
 در خواب اگر بدین این باز
 زان روی که ممکن است این خواب
 ثابت شد ازین که صد هزار
 از عقل دلیل دیگر می
 پیداری او بگاه معراج
 معراج نبی چه چو کرد اظهار
 قومی زجه رو شد دیگر
 گفته چون بیدار خواب و دم
 رقم بودک در سموات
 و عویش اگر خواب بود
 زن قوم کنون ظهور انکار
 پیداری او بوجه دیگر
 خون کردنی پستان معراج
 این چون قوم به و معراج علم بود و معراج به و معراج علم بود
 بر نامه حسین نمود طوا
 سن خانه که مسجد اطرا م
 معراج که شد مرا ایستاد
 و اجم شریف و زرم این تمام

همان
 طاهر کرد

نرسد بای چو من خواهم کرد
 کفار چو آن عجب نمود
 کشفه بکونش از راه
 پیغمبرانشان نموده
 و خواب اگر که بعد و خوش
 اصحاب اکثر چو در موافق
 آن شب تشریف که ندی
 با روح و جسد شده اقرار
 بعجز و محاله اندر آن
 حدیقه برین بخت نمود
 کان واقعه بانی که نمود
 در میان آنکه در بخت
 آن شب که نمی بریت و در
 از حق همه رازها که بشنید
 انجاست خلیف از برادر
 قولیت که آن چشم بر بعد
 یک آنچه ز علما من صحیح
 در یافت مقام قیام توین
 ویدار خدای را چنان وید
 با دیده سر و دین سر
 رویت بود از روز و نظر بعد
 ویدار چشم دل صحیح

لایز

در بیت بنو الکلبین
 حضرت مولانا یعقوب در تفسیر این آیه که و لقد راه
 بالافق المین از حضرت شیخ منصور با تریبی که
 که میبوسا اهل سنت و جماعت است نقل میکند
 او از امام حسن بصری رحمه الله روایت
 کرده است که معنی آیت اینست که محمد علیه السلام
 و یحیی نقی را در حالتی که در عهد اسلام بعد از گزیده
 یعنی در شب معراج از رفت آسمان که شد بهجای
 رسید که آنرا افق الافلاک گویند که گفت من
 در پیش او حلقه باشند در میان و قال البیضا علیه السلام
 روایت ربیع مر حسن صورتی یعنی دیدم بزرگوار
 خود را در حالتی که من بعدم در بهترین صفتی الله
 از رقا لغا و در تفسیر دیگر معنی آیت چنین
 میگوید که تحقیق که دید محمد علیه السلام جبریل را
 در افق بیسن ضمیر راه را راجع جبریل دانسته است
 مولانا یعقوب رحمه الله تفسیر ما بد که هر که را
 عفت و اند که معنی اول نماست بخت صراط

چون

در بیان حدیثی که در کتاب...

روزی که رسد همان خبر
بنشینند جو خلق از آن
مردمان قیامت ای کس
تا بخت شد بهت و حیران
از قول رسول حق درین باب
چند اهل حدیث خواهند
کافر بود اگر کرده کذب
با کمال حدیث ده محنت
کردم امتوان حدیث مذکور
اما متهاب الدین توشی
اند که علامات که احوال
اما در حدیث ابو سعید خدری
از اهل بیعة الرضوان است
در سنت و بعضی از آیات
شده است و آن حدیث چنانست
رسول صلی الله علیه و آله
از غرغره بر ما اطلاع کرد و گفت

قیامت

ما یکرول و یقولون قطعا رسول الله صلی الله علیه و آله
من تقوم حتی یزفوا حقیقات خفا ما المشرق و خفا ما المغرب
و خفا بحر زلزلة العوب و یاجوج و ماجوج و دابة الارض
والدخان و الدجال و نزول عیسی بن مریم و طلوع الشمس
من مغربها و یخرج من قعر عدن در یک روایت
بدین ترتیب استیم و در صحیح ترتیبش غیر از این نیست
اما بعضی این آیت خلافیت و باید دانستن که
و آیت کردن حدیث مذکور است ظهور آن
نه برین ترتیب باید دانستن زیرا که از حدیث دیگر
دانسته ایم که خروج ماجوج و ماجوج بعد از نزول عیسی

علی الصلوة والسلام خواهد بود
ظاهر تبوشند چو ده محنت
شکست در سخن نفس
ترتیب علامت آنکه مذکور
چند قصه بی زندقه ترکیب
ترتیب مقدم و موخر
چیزی و گریه است خورده آید

آنکه دانی که شد قیامت
از وی بر آنکه دارد بکار
کردند در آن مدار محصور
شاید که باین بود ترتیب
چند دیده شده حدیث دیگر
کاف نیز بعد از این اما را

ما یکرول

کتب دینیه و کتب دنییه
 و آنچه بود ظهور مکه
 مهدی که امام خلق خواهد
 ز اولاد عیسی ز بطین ز پیرا
 گویم بتو از عباد او
 بناده پدر محمد شناسم
 و در هر که ستم شود دنیا
 از روز کند ز روی القاب
 از کند عدل بر آید ترا
 اخباری از کتب که در پیش
 در ملک عین شمع مکتوب
 زمان قریه که قرعه بود
 امروز و یک روز از نیت
 یا هست و بکنده است
 قال فیصل الخطاب و غیره
 اند قال یخرج المهدی من قریه
 منعت رسول الله علیه و سلم
 یقول کلمه فی السماء

باز

از حدیث و کتب دینی
 از حدیث و کتب دینی
 زمان ابرو رسد ابروگاه
 باین خرافات و جانی
 لیکن ز مشیت بخار
 که نقل طلب کنند شاید
 اما بظهور او سخن نیست
 ز اخبار و جوف آن گویم
 آنکه گوید شست شمعین
 آنکه گفته است اثبات
 اند دل خود عقیده این دار
 و در حدیث مرزبان
 در حدیث شریف خاص و عام
 نام پدرش و یک نهفت
 گویند که صاحب الزمان است
 امروز نهان ز بیم اعداست
 وانی که بود غلط کمالش

ز اخبار
 ز اخبار

هر که در خواب بیدار	تا خورشید در جهان نماند
اگر که شش جهان کن	تا خورشید در جهان نماند
زین هر سوال چون	پرسید که شد عذاب کار
باقی شیوه خطاب آمدیم	کور افتر و بقبر نمیم
کیر و قبرش چپ که بود	زن سوی که کند بدان سو
اگر آید عذاب دیگر	با امر حق از کبر و مسکر
آزاد بگزاشش است	بر فوق سرش زنده بخت
اگر نه من بجاک و حاک	فریاد کنان بفر و راک
تا خیر از سر نکرود آزاد	فریاد ازین عذاب فریاد
بر بعضی عصا مومن	گروید عذاب قسب بخور
این وعده دیدم و نشان	الطاف خدای مهربان
هر که که بقبرستان گذارد	هر چند بد و کسب بکارند
تا جمیع عذاب مومن است	زان بعد بحال شان است
بخشد عذاب تا قیامت	باشند بحال جمیع است
کفار و کجیم آزاد	کرد ز عذاب بادل شاد
چون چه که زشت در عذاب	باز او بعد ابعاد کما است
تا خیر بد آنکه حالش است	شادی و عذابش نخست

ملک

کیم که بیکر ایتف	کیم که بیکر ایتف
عالمی ب و در بیکر	کیم که بیکر ایتف
در خط قمر خود نشیند	کیم که بیکر ایتف
زان پس ز سر بیکر	کیم که بیکر ایتف
از رنج عذاب قبر معذور	کیم که بیکر ایتف

در کیفیت عذاب قبر

بران سخن ایتف و باید	بنا بر کشتی و عذاب باید
در قبر عذاب بر مات است	لیکن با عاوه حیات است
نوعی که بعد عذاب تسخیم	آن خط بحال خوش نصیم
کیفیت این عذاب در کور	دیدیم با اختلاف مذکور
بعضی عذاب روح قایل	باشند دران مکان ثایل
بعضی سخن از کتب گویند	تنها بجهت عذاب گویند
بعضی دیگر بجهت تقدیر	بر روح و جسد کشند تقدیر
گویند ایشان که هست مامور	روح و جسد اند هر دو مذکور
آن سخن که در کتب آمد	با روح و جسد خطاب آمد
تقصیر بهر شیوه ظاهر	روح و جسد اند هر دو ظاهر
آن یک زجه و روش باشد	دیگر زجه در عذاب باشد

بسی که در دنیا و آخرت	در هر دو عالم عذاب است
بعضی که می خنق آسان	که در میان این بر زمین است
حقیقت این به است معلوم	کیفیت او کس نمی فهمد
از جام حقیقتش چه گوئیم	کیفیت حال را نمی گوئیم
و باید کرد که بغیر از سوال من ربک و دینیک و	من نیک که سب عذاب قبر است بر بنی ناکران
از رشتت بول نیز حکایت است عذاب عذاب در مکه	بعد سوال امر برادر
بش نوب عذاب در کور	از قول پی شد آنچه کور
اکثر بعد از رشتت بول	در قبر عذاب است بر بول
مسکام حیات این نظام	باید تن جامه داشت ظاهر
قال صلی الله علیه و آله استمر هو افعل العوالم عذاب القبر منه	و باید کرد که نفع امانت و نفع ایما از امر است
حق است و نفع از امر است	کافی بعد از قال فیستیل
اول شده نفع امانت	وانی که در و بعد وفات
آن نفع بگوشت هر که آید	جان از تن مرد و زن بر آید
میرند جن که اندر آن	زنده بگوشتی بجای

بسی که در دنیا و آخرت	در هر دو عالم عذاب است
بعضی که می خنق آسان	که در میان این بر زمین است
حقیقت این به است معلوم	کیفیت او کس نمی فهمد
از جام حقیقتش چه گوئیم	کیفیت حال را نمی گوئیم
و باید کرد که بغیر از سوال من ربک و دینیک و	من نیک که سب عذاب قبر است بر بنی ناکران
از رشتت بول نیز حکایت است عذاب عذاب در مکه	بعد سوال امر برادر
بش نوب عذاب در کور	از قول پی شد آنچه کور
اکثر بعد از رشتت بول	در قبر عذاب است بر بول
مسکام حیات این نظام	باید تن جامه داشت ظاهر
قال صلی الله علیه و آله استمر هو افعل العوالم عذاب القبر منه	و باید کرد که نفع امانت و نفع ایما از امر است
حق است و نفع از امر است	کافی بعد از قال فیستیل
اول شده نفع امانت	وانی که در و بعد وفات
آن نفع بگوشت هر که آید	جان از تن مرد و زن بر آید
میرند جن که اندر آن	زنده بگوشتی بجای

که روح با وجود جسد
 خیریش ز وقت حیات
 اوزنده شود بحالت خویش
 یا مود ماورج موده نکاح
 مختور شود و درون مادر
 سازند بوقتی روز تولد
 یکذره زیاده کم نیاید
 هر روح رو بحالت خویش
 اگاه ز لطف حق بخشد
 ز انسان که بیکدگر شنید
 اینها بقد نفیخ شایسته
 مرگ نبود و ز به آن روز
 از مطلع الانوار و مبدء المود آورده است که چون بشتیان در
 و در جهان در و فرخ قرار گیرند مرگ را در میان بشت و فرخ
 بصورت گوشت سیاه و فرخ گوشت سفید و انسانی از این دو گوشت
 اگاه محاسبان اعمال
 آیند هر چه حساب تحقیق

چنانچه نام هر کس بیاید
 آنکس که سوادش بود پیش
 اندر کف دست او که آرند
 آید که شصت و هفت
 با دست چپش دهند درشت
 از هفت و دهشت و بیست
 تا صد که زده شوند و بیست
 این نامه بدست شان بنمایان
 و حکمت حق شد این ضامن
 گویند بخوان کتاب خود را
 از بعد حساب وزن اعمال
 ثابت شده چون حقان
 چون معتزله بمایشن زمار
 قوله تعالی و الوزن یومئذ الحق
 و آنکه بکشت مصطفی هم
 حقیقت وزن دامن سلم
 که حال است ملامت اسلام که کتب الاعمال می التی تو وزن

با عامل نامماسبان
 بدهند دست سرت از پیش
 اس نامه باو پسین بسیارند
 بخشدن نامه محاسبان
 تا نامه بگیرد از پس لبت
 بر خود کس کند محاسبیت
 نیک و بد شان شود و مایشن
 باشد ز برای یاد دادن
 تا نامه نمود آتش کارا
 در نامه بد جواب خود را
 حق دان و بدل مدار اعمال
 اندر دل خویش بشتیان
 حقیقت وزن را با کفار
 یومئذ الحق
 حقیقت وزن دامن سلم
 حقیقت وزن دامن سلم

مفسر در حدیث
مفسر در حدیث

اکنون غرض از حدیث اینست
گویند دو کف تر از دست
آن کف خیر پس کران است
کیفیت وزن را در اسلام
گویند بمقتضای اعمال
چیزی بد به خدای بسیار
بماند مرد نمیکردار
سازد و ز کرم که افزون
هم نامد سیات اشترار
سازد که بوزن وقت یکسر
وجه تائید زوجه اول
ست آن حدیث چون این
امام شهاب الدین نوربشتی رحمه الله در معجمه القای آورده است که
مضمون حدیث آنست که روز قیامت نو ذره عمل از مردی از زمین
است اگر در یک گونند و همچنین کوچک که بران نوشته است
که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و کعبه و بکر بن عبد الله محمد بن زکریا ان کلمه برکت است

از قبل شکر و محبت و طهارت
خیرش کی بود و شرش کیست
و آن کف شر سبک از آن
و او نه بد و طسرتی تمام
کز نیک و اگر بد است احوال
نمان وزن عمل شود بدیدار
ز اندازد نمکوی کران بار
آید تلاش شود جو موزون
ز اندازد سبب سبکبار
ناید حسنت را برابر
نزد عظم بود مکمل
از روز مرزبان زوجه سابق
امام شهاب الدین نوربشتی رحمه الله در معجمه القای آورده است که
مضمون حدیث آنست که روز قیامت نو ذره عمل از مردی از زمین
است اگر در یک گونند و همچنین کوچک که بران نوشته است
که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و کعبه و بکر بن عبد الله محمد بن زکریا ان کلمه برکت است

مفسر در حدیث
مفسر در حدیث

و آنکه حدیث سوال با است
پرسند اول ز خیر اختیار
و خیر از خیر خود مقررار
اشترار حق ز کرده خویش
از هر طریقی شود منادی
از دست کسی بغیر معقول
یا دوست و سر کسی نکند
یا آنکه ز فضل بدیدار
یا مال یک بغصب برده
در شرکت اگر کسی بنده
یا زور نموده بهدو این
یا شیخ ز دوست کو عهد
حکم است که او خود شام
در جای بیایم حدیث است
مؤمن همس خیال با است
زان بعد بعد سوال اشترار
کرد و بمیان خلق تمنا
وز شرم کند نکلند سرش
کز هر که گشته بدیناوی
از نفس یک شده است مقول
یا عضو یکی بگرفته است
آفروده دل یکی بعدا
یا آب کسی بظلم خورده
باری بقصیر او انگیزی
از روی ستم یا توانی
بر پاشی که شد کریم
یکذره ستم روا نداند
در حیوانات که کف نمیشد علیکم السلام احسن مواد
است و تو میگویم حدیث است

نزدیک آفتاب و درین آفتاب	نزدیک آفتاب و درین آفتاب
نزدیک بقای جان و دانیست	نزدیک بقای جان و دانیست
لیکن طلب قصاص دارند	لیکن طلب قصاص دارند
بعد از طلب قصاص نهال	بعد از طلب قصاص نهال
در حدیث آمده است که غم نیال لجا کونید ترا با و تواند بود	در حدیث آمده است که غم نیال لجا کونید ترا با و تواند بود
که حق سبحانه تعالی را غیر ازین در لغت حکمت آمده باشد	که حق سبحانه تعالی را غیر ازین در لغت حکمت آمده باشد
که ما مطلع بران نبوده باشیم و الله اعلم بالصواب	که ما مطلع بران نبوده باشیم و الله اعلم بالصواب
که در وقت قصاص ای برادر	که در وقت قصاص ای برادر
اکتا شوند چنانچه بود	اکتا شوند چنانچه بود
روزی که قیامت قائم	روزی که قیامت قائم
امام شهاب الدین نورانی و بنو العقیل آورده است که	امام شهاب الدین نورانی و بنو العقیل آورده است که
خبر حیوانات که مکلف نیستند از هر قصاص است و	خبر حیوانات که مکلف نیستند از هر قصاص است و
از برای آنکه تا در عوض روی که یکشتن یا ثن	از برای آنکه تا در عوض روی که یکشتن یا ثن
رسیده باشد و خواری که به پوست کنند و باره	رسیده باشد و خواری که به پوست کنند و باره
کردن کشید و باشد عفت حیات و تمام کردن وقت باقیان	کردن کشید و باشد عفت حیات و تمام کردن وقت باقیان
این حکم را پادشاه عادل	این حکم را پادشاه عادل
که هر کسی که بود مظلوم	که هر کسی که بود مظلوم

مکره

مکره شدیم که درین مکره	مکره شدیم که درین مکره
خلق از هر یک یک	خلق از هر یک یک
آورد بود ز من و اگر کون	آورد بود ز من و اگر کون
بالای سر آفتاب آن روز	بالای سر آفتاب آن روز
از تابش درخشان درانم	از تابش درخشان درانم
ببینند که خوش تقصیر	ببینند که خوش تقصیر
دروغ شود آشکار خلق	دروغ شود آشکار خلق
قوله قالی و بر زرت	قوله قالی و بر زرت
افغان از ترس و خیران	افغان از ترس و خیران
هر کس که خوشی جویند	هر کس که خوشی جویند
زن بکر زور روی شوهر	زن بکر زور روی شوهر
لعو که قوم یقین از من اید و امید و حجت و بنی	لعو که قوم یقین از من اید و امید و حجت و بنی
هر کس که نشد بخود که قرار	هر کس که نشد بخود که قرار
کس را کسی ندروی یار	کس را کسی ندروی یار
یا سو و کند که ز تحب	یا سو و کند که ز تحب
هر کس حق خود را کس نشاند	هر کس حق خود را کس نشاند

مکره

و تخلص ایہ مضم

سر برافراشته است
 مودت الیوم تخم علی انا هم و شمشیر و علم ما کاغذ است
 آید یمن و مودت و یمن
 آندم که شود کنه معلوم
 بدعات خوشش نه حیران
 او را بنود و بهش با پیما
 ایام حباب و وضع میزان
 آنکه بوی صراط آرنده
 اوصاف صراط اگر نه ایله
 او بر زبر و جهنمش زیر
 هر کس که بعد از این حنست
 آنکه منافقند و کفار
 با هر که زحق رسیده نایند
 آنکس مطیع امر حق بعد
 بود او کامل حق چو جان
 بعضی کند و بعضی مولا
 دیگر که زود بقدر تو حقی

کون که صفتش در این
 مومن زان پس بعد از
 آنکه که جزا از خیال دارد
 آن پس که بعد صراط مشهور
 گویند بود بخلاق ظاهر
 محسوس بوجهی که می بینند
 یعنی بعد از طریق صورت
 آنکه شریع جان سپارد
 فرض است خلق این عقید
 قومی که بر وی برون ز راهند
 گویند که سرود باین راه
 این پس بنوعی که نیست
 معنی صراط در کجایات
 گویند که حبس است نقیبین
 مومن چون بن عمل نشاند
 با این روحش بهایش قابل
 ز اوصاف صراط وصف دیگر

او که که در وی نه آید
 حاصل که کند رکنه بهر حال
 او که همه اعتزال دارد
 بهر حال حق آنچه است تذکوره
 حون بر سر پل شود حاضر
 از باب یقین همه برینند
 زان پس یقین بعد عبور
 بر این سطح اتفاق دارند
 اینست عقول جمیل
 زین حیره بهر مشغول
 از آن مهند و او شل الله
 آنکوز ازل که مونس است
 تا اول کنند با عبادات
 اعمال صحیح صالح است این
 رای بسوی مهند باید
 کاس برود کجاست بت بل
 گویم بنوبت نوای برادر

باید بهر سال ازین راه
 باید بهر سال هموار
 باید بهر سال دیگر
 زین جبهه کسی که او کند کرد
 زانجا بود به حوض کوثر
 آنکه به بهشت راه یابد
 بکنه بنود تر افطنت
 یابند قرن هم سعادت
 بر قدر اطاعت خداوند
 آنرا که عتقش قصور است
 اینهم بعد از نعیم ممنون
 بود آنکه بطاعت و عبادت
 هر چه که از نفس و دنیا
 پس نوشد که رسد بکائنات
 گویم بود وصف حوض کوثر
 بکجا به محل سیران حوض
 بر یکسوی درخت
 درختی که از غنای
 نیست و فراز ای ملکوت
 زین پیش ای برادر
 دل حسیع زانود ز شوق کرد
 کرد و چون غنای او مسور
 هر کس سوز منزه است به
 کاس جبهه پس از حوض جنت
 در نعمت نشان بود مساوت
 منزل بهشت عدن یابند
 او را چون مطیع کی سرور است
 بکنه درجات او
 یابد منزل بوقوع طاعت
 خواهد دل او بوقوع
 کجا نشاند بود پیش
 کلام بحدیث از پیغمبر
 این حال جان بغیر آن حوض

بهر چه که در این راه
 بهر چه که سید زین جبهه است
 با تشنه لبان خیر اندیش
 بهر چه که در سر کند نوش
 کور از سر به جاده شرب آب
 کفایت قابل خدا بند
 محروم ز کوه تانده آبش
 عاصی بکنه چو سوزد آرزو
 جبهه به رجوع آید
 بیغمه بهر وقت سال
 آندم که بی شفاعت آید
 بر امت غفلت شمع کرد
 هر چه بود کلاه سپهر
 آنرا که در ار شفع نکند
 با دوزخین بهم نشاند
 آنکه بجل فضل و احسان
 هر چه که دیده بر رخ و محنت
 بهر چه که زیند ای بیل
 خوش بوی رنگ و درخت
 کورش ز نجوم آسمان پیش
 کرد عطشش چنان و اموش
 هر که کند سخن از این باب
 آندم که جزای خوش یابند
 سازند به فزخ و عذابش
 ابرار کنند رحم اربان سوز
 خون مشفق دیگری ندارند
 آید شفاعت اندر آن حال
 با اذن خدای اب کتاید
 قدر محمد زان رسیم کرد
 بخت به نعمت محمد
 چشم شفاعت برو نیفتد
 بر دم قدر کند عذاب بند
 بخشد گنیش رحیم و رحمان
 آخر بودش نصیب جنت

از حق بگویم که حق است
 اگر کسی که بگوید برده او شده
 بر دینش بگوید اقرار
 هر که بگویند در ارم
 باشد بعباد امدان باب
حق را بگویم که حق است و در حق و مخلوق و موجود و لایق
 و کفر عقاید آنکه زنجار
 گاهی هر دو سر است آفریده
 این هر دو سر بود مریا
 وین هر دو سر است نفس موجود
 از مشیت غنی حق است
 موجود و سرورین زمانیت
 بر اهل خود آنکه چه موجود
 از است و لب دنیا آیت
 آن خط آدم است و حوا
 قوله که خطا یا آدم کن انت و از یک
 احد است لمتفق احد است و لکن فسرین

کمال است از طاعت حق است و سبقت
 و حق است از طاعت حق است و سبقت
 هر که بگوید مریدان حق دان
 یعنی ز طاعت حق دان
 آنها همه باشند از کرامات
 شد متفق اند برین روای
 که قال الله که ما دخل علیها ذکرها الحراب وجد عندنا زرقا
 قل یا مریم انی ملک پیدا قالت هو من عند الله
 قصه مریم چیست که چنانچه مریم تولد نمود و مادر او را بمسج
 برود و بر سر کان آن قوم گفت بگیرید اینرا که زنده است
 بر سر کان بقول حق غیبت کردند و میان خود فرمودند که شرط
 آنکه قلمهای خود را در دریا اندازیم و هر کسی که بروی آب آید
 مشکفل محفلت شود اتفاقا تا آنکه از گریه بروی آب آمد و انعام
 و یکبار در تحت دریا بماند و اگر کسی را مشکفل مریم شد و مشکو
 تر که یا خدای مریم بود او را محفلت بود و منزل خوب از برای
 نیاید که مسیح آدمی را بر عرش پور ممکن نبود و اگر در آن
 بنا با مسجد دیدن مریم داخل میشد می یافت نزد مریم رفت
 از خطاها و مسوای مومن چنان میگفت که گریه ای مریم

نیز است که در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و عمل کند...

این کتاب است که در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و عمل کند...
 عزوجل دان کرد که این کتاب در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و عمل کند...
 و در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و عمل کند...
 از آنکه این کتاب در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و عمل کند...
 می که از حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و عمل کند...
 قال الذی عن علم الکتاب انما آتیک به قبل ان یتبدل لیک...
 فیه بیان بود که چون اوصاف تحت بقیض نزد من است...
 مذکور شد سلمان با لشکر خود فرمود که گشت از شما که مبادی...
 تحت را بمن عفریت که دیوی بود گفت من می آرم پیش...
 از آنکه تو بر خیزی از مقامی که می نشینی سلام گفت...
 رفود نزد منی هم اسمی که گفت آنکسی که نزد سلمان بود و عالم...
 بعد بگفت که من می آرم قبل از آنکه جوینم خود بر من زید...
 و همان لحظه بیدار کنی و قول بشهر آصف این بر جای بود...
 و از کرامات او بعد پس کرامات او با برحق با شد...
 از آنجا که بی بی در...
 که دیده به نزد خلق ظاهر...
 مانند کمرش نه درین...
 روزی که در شب شد بمنبر...
 مشغول بخلع شمشیر...
 ۱۹۱

در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و عمل کند...
 خیر کسی که در حدیث آمده است که هر که در این کتاب بخواند و عمل کند...
 چشم هر آنچه دید نهفت...
 بودی ز مدینه تا ماوند...
 خود ساریه این حدیث بود...
 از جانب کوه راه گرفت...
 با طالع سعد و نجات فیروز...
 که من عسکرتین او...
 زمان بعد از اوسیا و دیگر...
 که گفت کسی که اس میال...
 حق از ره لطف و وز غایت...
 بر در کفش از عوام یا خاص...
 و از بسوال او جواب است...
 که بفرموده قدس باید...
 مبادی بدعاش خلق الله...
 یا معصیت است در دعای...
 با خلق کند قضای حاجات...
 هر کس که دعا کند بخدا...
 بفرماید که دعاش مستجاب...
 تا آنکه باو قبول آید...
 دل وقت دعا نشد اگر...
 یا قطع رسم بدعایش

ابن کثیر

زین گفت که چه خبر است
 این جو سخن که یافت تری

امام شهاب الدین بوشنی رفته اند در غنیمت بوشند که
 بیان این نفس از بر آن کردیم که تا مرد موجودند آن سر و
 امثال این مواضع که محل اشکال باشد برای خود تعریف کنند و از
 علم تجاوز ننمایند و سخن و اعطای آن استیسا که بر مزاج عوام
 موافق است سخن گویند تا باز خود کرم کنند و نفیته نشود
 پس سخن در چوبین مایل از علمای راسخ خدا آید پس باید
 شنیدن و قبول باید کرد و آنچه از سر تعصب گویند اعتقاد
 نشاید بلکه مزاج دل بدان فاسد شود و مخم بهای کند که در
 ملائکه طایفه اعلی و مغربان حضرت اند قبح کنند نموده باشد ازین قول
 که تمسک
 این باشد

درین کلام اهل الحاد بکشت اجماع میکنند و اهل تماشخ
 نیز بر بخت میکنند و در وجه حب آنها که جسم الله
 میکنند نه اهل الجاد و در روز جزا بکشت اجماع
 گویند کسی که مردود شود خاک
 پسیده شده چو آتش
 چون زنده شود که داوود است

بخت

امام شهاب الدین

امام شهاب الدین بوشنی رفته اند در غنیمت بوشند که

بیان این نفس از بر آن کردیم که تا مرد موجودند آن سر و
 امثال این مواضع که محل اشکال باشد برای خود تعریف کنند و از
 علم تجاوز ننمایند و سخن و اعطای آن استیسا که بر مزاج عوام
 موافق است سخن گویند تا باز خود کرم کنند و نفیته نشود
 پس سخن در چوبین مایل از علمای راسخ خدا آید پس باید
 شنیدن و قبول باید کرد و آنچه از سر تعصب گویند اعتقاد
 نشاید بلکه مزاج دل بدان فاسد شود و مخم بهای کند که در
 ملائکه طایفه اعلی و مغربان حضرت اند قبح کنند نموده باشد ازین قول
 که تمسک

درین کلام اهل الحاد بکشت اجماع میکنند و اهل تماشخ
 نیز بر بخت میکنند و در وجه حب آنها که جسم الله
 میکنند نه اهل الجاد و در روز جزا بکشت اجماع
 گویند کسی که مردود شود خاک
 پسیده شده چو آتش
 چون زنده شود که داوود است

بخت

امام شهاب الدین

اندر غارم که آید در عذاب حق چنانکه
 اندر پس فوج نکو کار جای نه و اندر بغیر انکار
 لقول علیه السلام صلوا خلف علی بود فاجتنبوا
 لان علماء الامم فصلوا خلف الفسقة واهل الهدی
 والبدع مریضه
 در عذاب اهل سنت نخل است هر چه می بیند
 شیعه علیها امام معصوم خواص سخن بگوید و معصوم
 احکام را بداند که رسیده بایع و عاصی رسیده
 در کتب اهل سنت رسیده باشد و در کتب اهل بدعت
 کمال رسیده باشد بکلیت آن ساقط شود
 آن رسیده که بالغت عاقل هر چند شود و زهد کامل
 از کسب کمال در ریاضت کرد و در تحضر افتاد
 دل را نمکند یا نه همان شود که کار خدای گشتم آزاد
 ساقط نمکند به پیکناهی از خویش اوامر و نواهی
 این نوع کمان زهر و خودی که گرفتار شد خلافت در دست
 چون اکنون پس در دو عالم بنو و چو بنی زو که آدم
 از وجه کمال الهی تراد گشتی که از امر و نهی آزاد

باید به بنی شدی ز اول کز بود و ز جلد خلق کفیل
 تا آخر دم با و نکالیند بودی به تن اید تعقیب
 پس از دیگر این خیال است این قول منعین و نامست
 در بیان بعضی افعال و احوال که در کتب کافیه
 کرد و در احادیث اهل کربلا بر رسیده و احکام
 اکنون بتو در طریق اسلام با ضابطه نمایم اعلام
 این ضابطه که نکرند از در پیش خدای شریار
 اکنون تو میکنم پیش در پیش تو میکنم عیاش
 یا او ندی اگر ندرای اسلام ترا بود محضار
 تو مید مشو ز لطف اقدایمن نشوی ز غفلت نگاه
 زمین مسکنه نیز با خبر باش و ایم نکتا به هر حد و پاس
 جای که سخن رغیب گوید که وصف تو با که عیب بداد
 هر چند کنت صغیر باشد چون در تکلیف کبر باشد
 که در دل خود حلال دارد یا سهیل بیک خیال دارد
 کافر کرد و بدین اسلام در کفر نهد یا به صفت کام
 چون هست علامت ابر که شایسته محبت است تعزیه

باری تعالی
 در کتب اهل سنت
 رسیده باشد
 در کتب اهل بدعت
 کمال رسیده باشد
 بکلیت آن ساقط شود

زین سلسله بستان باز آگاه	کر کردی که ز جمل ناکاه
توصیف خدا بغم لایق	با سخنری که با هم خالق
یا سخوه که کند بظاهر	در حکم خدای در او آفر
یا آنکه ز جمل شد مکابر	در وعده و وعید شست
کافر کرد و بشرع زینهار	وین دل خویش را نکند
این سلسله از تنیده نکست	بشنو که غایت رحمت است
گوید سخن اگر مخم	از عادت که نیت قیام
کیس عادت میشود بعالم	در علم هست این مسلم
او هم نه ز کفر در امانست	او نیز بدین کافر است
این سلسله در کشتن باز	در غیب کسی مدار باز
هر چیز که علم غیب باشد	زینهار مگو که عیب باشد
زین علم کسی نباشد آگاه	عالم نبود باین جز الله
باینده خود جو بحث اعلام	بشد بطریق حمد الهام
این جزیه بنه و نه نیاید	با هیچ کس و کفر نشاید
پنی جو این دو این علام	این جو بهیت یا کم است
از جو سخن خدای خود خد	به تو بر و ن کم در خند
درین جو تو مهر و مهر	باید که جو در یکوش دار

کر از نفس به تحمل	آمد بدل یک تنه نزل
ناکه بدل آرزو نمودی	کاهی کاشتن زنا جلان بود
باشد کفر زینده صادر	خندید یک دگر بظاهر
یا و او رضا بکفر گویند	در قول یک ز زنجیر
تا امر بدیکر سر نماید	کان خص بکفر کشت
تا از سر قصد از حقارت	بگذار و غار به طهارت
یا قصد ز قبله رو کرد اند	آنگاه نماز خویش تن خواند
این جمله زمر که کشت ظاهر	باشد بطریق شرع کافر
در خوردن خمیر مرد بیدرد	نام خدا جو ابتداء کرد
یا خود نیز ناچو کشت کراه	آرد نیز باشن نام الله
کافر شود او بدین اسلام	شد کار بدین سخن با تمام

الکون طبعی که در جهات	از قار این رساله است
هر که که ازین و در کشتاید	چون سلسله در نظر در آید
نظم زد و علامت و است	از بهر دعا جو انتظار است

نظیر این رساله خواند
 با ذکر جمیل پیش کرد
 این سخن رسید چون با تمام
 شد خنجر عقایدش نام
 احد اکبر
 سلام الله تعالی علیکم اولاً و آخراً باطناً و ظاهراً
 سلام علی من جعل قلبه فلاحاً
 و ذلك فضل الله يؤتی من يشاء
 خط لطیف در غریب و دست آمد سحر
 الحمد لله الذی قد اذهب عنی الحزن
 بعد از ادای ما و جب علی المجبین غرامهای
 رای صواب و سیمای غم
 خلا آنکه احوال این در حق و در حق
 و هیچ گونه تو نطقه واقع نیست
 مجبور امید از کرم قاضی الی جات آنکه شام فراتر
 وصال مبدل شود و ذات حجت صفات آن معادل
 امور دنییه و دینییه را با تمام مراتب میسر و تحصیل کند

بالنبی و آل الامجاد و بعد از این نقاد و فهم قیام
 دانشش پوشیده نماند که آنچه از مسایل کلامیه
 اسلامی در قواعد اعتقادیه در سلسله نظم مبیین
 مبرهن گردید محتوی بر الفاظ فصیح و عبارات و نکات
 بلیغ و منظور بر تر اکیب بلیغ و خواص و فرایای
 مرغوبه جمیده و در حقیقت المعنی به تر از و عقل خجیده
 و بمعیار نقل بگزیده بر فرق مذاهب مرئیه مآثره
 واقع گردیده آنکه بروی او حسی نیست
 حاکم بتایش که نیست ما خود به چشم
 از ماکه گوید و جگشاید اما جمیع کسر که از امان
 و حواله که درین ایام بر فطانت و حطانت نشان
 از باب فضل اعتماد بر بوده نموده شد و مطالعه
 فرمودند و برین معنی اتفاق نمودند و بعد اتفاق
 علی حسن الوجوه اطمینان واقع شده و ما یراه
 المؤمنون حسناً فهو حسن کل شیء فی المملک
 کل شیء فی الجمیل جمیل نقل الله جمیعها مستقیم
 مستقیمه صحیفه الایام و استبعاد الخواص و العلوم

ووسيلة للتطالين الراغبين في احياء اسرار
الدين وحفظ بناء الاسلام لتهديب
عقائد عن كدورات الشكوك وطلقات
الاولام وذريع فوصلته الى سبيل الرشاد
وطريق السداد الى يوم القيام وعلى
منه ابتع الهدى والخير والسلام
عبد الملك المعتمد
الملك العلام
ع ١٠١٤
م

دل از خیال مایه بود که در دوا
هر خطا و حلقه می کشد
که اسرار حق در کس حاصل شود
که ام در کس هم از خیال مایه

